

آقای محمد رفیع حمزوی

۱۵، ۱۱، ۱۵۷

خانه
ورای
سی

۱۱

کتابت دارم خود را که در آنجا پیشین حاتم
 ایضا بدین حاتم شده ام دولت دارم

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



خطی
 کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی
 ۱۸۰۸۶

۱۸۰۸۶
 شماره قفسه

۵۴
 ۵۳
 ۵۲
 ۵۱
 ۵۰
 ۴۹
 ۴۸
 ۴۷
 ۴۶
 ۴۵
 ۴۴
 ۴۳
 ۴۲
 ۴۱
 ۴۰
 ۳۹
 ۳۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: تجرید المعانی فی شرح الفهرست

مؤلف:

مترجم:

شماره قفسه:

۱۸۰۸۶



ایران

کتاب

۲۰۵

کتاب در این قفسه نگهداری می شود
 شماره قفسه: ۱۸۰۸۶

کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی

خطی

۱۸۰۸۶

۳۳ - ۳۲ - ۳۱ - ۳۰ - ۲۹ - ۲۸ - ۲۷ - ۲۶ - ۲۵ - ۲۴ - ۲۳ - ۲۲ - ۲۱ - ۲۰ - ۱۹ - ۱۸ - ۱۷ - ۱۶ - ۱۵ - ۱۴ - ۱۳ - ۱۲ - ۱۱ - ۱۰ - ۹ - ۸ - ۷ - ۶ - ۵ - ۴ - ۳ - ۲ - ۱

کتاب دارم خود دارم که در این کتاب
 انچه یاد میکنم جانم شده ام در این کتاب

| | |
|----------------------------|-------------------------------------|
| کتابخانه مجلس شورای اسلامی | |
| کتاب | مجموعه دستخط‌ها، تصنیف: سید محمد... |
| مؤلف | ... |
| مترجم | ... |
| شماره قفسه | ۱۸۰۸۶ |
| شماره ثبت کتاب | ۲۰۹۲۵۱ |
| جمهوری اسلامی ایران | |

| | |
|-------|----------------------------------|
| خطی | کتابخانه مجلس شورای اسلامی |
| ۱۸۰۸۶ | |

۱۸۰۸۶
۲۰۹۲۵۱



فهرست کتب
کتابخانه مجلس شورای ملی
تهران
۱۳۰۲

شخصی بود عروسی داشت و شوم و خوش که در نزد هاشمی پسر پسر رفت و پدرش هم عروسی با خود
 جمع شده اتفاقا پسر از ایشان بهم رسید و مدتی گذشت پسر بزرگ و شوم عروسی از خانه رفت
 هر جهت بخود تا آنکه از حرم و حوالا و لایست خود رسید و پدر پسر را از حرم نشسته از خانه رسید که
 پسر بسته شده گفت فلان ریشخند که پدرم و من پسر پسر بود و دید که پدر خود حقیقتا با عروسی مقاربت شده
 بود شوم و گفت ای زرد خیز ای برادرم هر دو کویا پدرت یا پدرم امده زرد خیزت یا پدرم

ایا در دیشی سخنهای تو فحش است هم شیرین و لطیف و دل پسند است از من صد برادر و دو چاند
 جواب بگو و آفتاب که سر جز است یکصد و چهارده سوره است یکصد و چهل و نه سوره و اید چهار سوره تا اینجا

شیرین است
 آن چیست که در داری و می خورد در داری
 بر کرد جانوران جاه دارد
 نامش غلام و نامش شکر کویم
 یکصد و ده و یکصد و دارد
 جواب آنکه پسر پسر
 وقت خرد و دل از او باز شد
 وقت بدین چشمت غرانه
 باج کرد و نهند و مردم و قوت
 شد تقدیم که در میدان
 هر که کشاید این معمارا
 او یکی بجز و سخندان

۵۸۰۸۱
 ۱۵۶۶-۶



حیضندان شیرین نوار کو میرحی ۴۰ باشد ار کو

حمود فان شیرین نوار کو نرور دعو چون تهن کو

نارنج پنهان گیر لواند لور نور بر دج از دج بر شخصی

سند کفتر به
آورده اند که اعراض کرده و شناخت که می باشد این را چه
پسید که این صفت گفت سوزش دیگر سید گفت قط دیگر گفت این را چه
و دیگر گفت چند کس کوید کسی دیگر گفت این را حنظل مندا اعراض با چه
سر از جو غرت و کثرت قیمت به چه نام بسیار دارد و چون بازار آورده باشند
بچند نفر و گفت بعد در هم گفتند بای او مسکن و نیم در هم نهند چون این
کر به را بر زمین زد و گفت اعصاب الله ما اکثر اسهال و اقل قهقار
چه نام بسیار و بهر آنکه داری

بسم الله الرحمن الرحيم

من تر بسم الله ابتدا مکم من تر بسم الله
بریشان نام ذکر مکم لله نه از ای هر کس بی فانی الله
لا اظلم الا باین کتاب کتاب درج حمد و فضل الخطاب
حمد بسم الله مندرج بین او تیر و پای باغ هزار گل چین
باجه یک خدا یک رسولن نقطه تحت بار و ج بهولن
قال مولانا علی عثمان انا نقطه فرخ تحت باران
باشناسا به نقطه تحتش کشکاری در یای حمیش
قرآن رزی رتبه که مدی خور کتاب مبین معنی بیان کر
رمانه ایام جاهلیت بی نبی هاتر و بعد نازل بی نبی
نبی و ات ولیم و سیردان فرد بنه و ولی الله ثابت کرد

و یک

و یک حرف کوشش نه مطلب تمام کلام الملوک ملوک الکلام
هوشدار هر حدیث چشش موجود ما چان بی معنای قوس صعودن
و قوس صعود و قوس نزول ارای شناختن ظاهری رسول
لسان الله و ات پری مدعا من بدین علم علی یا برها
خیر الاسوره اوسطا طلب تا کر بچمان اوسر مطلب
اولین حرف نبوت نورسن ملفوظیش نه حرف و اتیش مکون
و او دیش کنایه رتبه ولایتین نه من به و اچم نه اتیش
اولین حرف ولایت و ادون او تیر ملفوظیش نه حرف و ادون
اوسط العن رتبه الوهیت منکر انکار کرد رتبه بلو بیت
منکر و عدد و مزانی کین غاصب هریم جای غین
بگذر رتبه ادراک مقصود نه و افراط کردن بی تصرف
و کیش عوام ای قوم عارضن خدا نرا نو متعارفن
بعضی چون بعضی ارباب عظام بی تفویض کردن یا مکن قائم
چون نیری قوه درک غور سی متقدسن رتبه مقدسی

فخری دین دایم کرد ما تم
 به افراط تقریظ اسم فضل حق
 دست به قدرت قلم پیغمبر
 قلم کبر و دست خشن زناست
 چون به قدرت فاق و قلم دانا
 لغش احمد حسن کرد یکای دانا
 نقش شریعت هاشمیش طریقت
 و کرات نبی ذات رالکع ساجد
 فرموده بنیم درد روان
 وحدوث قدم مهر فروزانه
 بر زحین لبین حدوث و قدم
 زده الیهیت بکیرین اکراه
 موجود بهشتی زده کتم عدم
 خاک و باد آب آتش ظاهرین
 و قوس صحر و قوس نزول
 بر شش خاقان ظاهری رسول
 سبح

سبع هفت مشافه و معنادون
 حمد هر تبهات زده آسمان
 بیست هشت حرفی هر هجران
 ماسوی الهی حرف مندرج بین
 مغفوات ویر و مرکب و جا
 لام قلب الف قلب لام
 یثنه الف نام علیه
 الف الوهیت لیثان کرد مرفوع
 ذرة البیضاء اولین قلم
 چون عشق زده ازل میل و برور کرد
 دات کنت کتوا مخفیاً احد
 الیکه سبع صفات
 زده فرط ظهور مخفی صفات
 بنه دات صفت زده عین ذاتن
 هم و فعل و حروف معنای صفاتن
 سبع المثانی حمد چارده تن ران
 یکنا فی فتنص ذات حق بران
 چهارده معصومین به ربیب شک
 کامین مطلب بیست و شش حرفین
 ترکیب چچی کرد دلام الف اله
 اگر دریافته قالی الهام
 زده لام هم مشتق نام بقیه
 ماخوذ و معنایش پریت کو طبع
 مصداق معنای حدوث و قدم
 تا آشکارا که ذات قیام فرد
 لفظه تحت با گردش و احد
 صفات را هنری البته و ذات
 یامن دل علی و ذات بدارت
 ذات هر جزو ذات صفات
 ال تصویر حجاب ذاتن

ذات صفات و عقل کل است
 چون میوه عدد و داخل و واحد
 لاسم لاسم لاصفات بران
 کمال توحید نفی صفات
 چنانچه وحدتش رای هر که نیست
 علم صفت واقع و تحت ذات
 عاجز میوه علم زده ادراک ذات
 شناس حق تاحدی جایز
 دل زده بجز زرف فکر فروفتن
 سبحان الله قادر بچون بودن
 با جمله یکی در همه بیرون بودن
 زده ذات چون عاجز مانو نگب
 و آهنگ فکر بگذر زنی پرده
 بگذر زنی قیده یا دست دین
 سی نوع پله در راهی پس بخود
 ما عرفناك حق معرفتك ذات
 کل ما صیرت لوه شاد
 به خبر چه یافت خود زده به نشان
 لا یحیط بمتی به تبی ذات
 توحیدش ز راهی محسوس نیست
 که شناسای ذات حد صفات
 چون خطی خط ذات محاط نیست نه
 سمند مکرر مانو عاجز
 تا یکت رباعی مطهر کهن
 با هر کم افزون کم افزون بودن
 باین هر چند چون بچون بودن
 زده صفات در کت کر تیره مطلب
 مضیع و صانع خود که پرده
 کوری کار داشت زده ویش ممکن
 به دین سیمخ و لیلشان پرده
 با

تا جانشان من فر و اندکی
 آید کان دین سیمخ نوی
 برای دینی که کشتش در و دگر
 نفس ویت شناس پری مرتبه
 بنامی ویت کبر و آل یسین
 سمعت فی اللیل زده شاه مردان
 زده قول خدا و رسول رنج متنا
 ماه چهارده بدر و زو عن
 و عاب جواد طاهای وجه آه
 و صورت چهارده یک و معنا
 ید الله کوره و جلاله شاد
 وجهه الله علی عشر علی هو
 اول آخر اوسط کشت احمد
 سه نوع بشر خلق کرد و قد عالم
 ناس چهارده معصوم شنبه ناس
 مابقیه مخلوق کسر شناسن
 چه که باقی من زده هر نوع یکی
 نظر باز کردن سیمخشان دنی
 پرده جبرئیل امراخ خلق الله
 من عرف نفسه لم عرف الله
 تا زده لطفشان لغت یسین
 و لفظ فصیح قال یا فلان
 ذات مال التراب بر التراب
 سال چهارده سن بلغن
 که متعین و صفات الله
 برهانم اعداد طاهای حق و انا
 چهارده و عدد و مخاطبه واحد
 کلینی هالک الا فحده
 درین احسن زده فرط احد
 ناس و شنبه ناس شناس افهم
 بود و قد لا عمار سلمان
 زده احدیت خدا شناسن

هر کس که تحصیل معرفت کردن
 ما خلقنا لکن والانس والجن
 خدایا خدایست فرمودن امان
 و صف بندی که بمن مکر کوش
 و صف بندی که برانست حریف
 شه واد و رود و فاکر خط
 و فقر و فاقه و محل
 بخل و غلین و موی ندا
 بیضیل و جاحب غیر حق
 شه شرای امانی دره البیضا
 جی و لا مکان سید عرب
 شفت یا احمد مکن غلیبت
 کرد غلیبت زینتین و عرش
 محرم مجرم یک نقطه خط است
 پای بند که و جانی غیشان
 هر قدر بلب مکر و خورده هر مکان
 بوقدر خفیه ناسی فردن
 الاصلیون و لیبر فون
 دیده بکشا قدر معرفت بران
 اگر پیشیاری مکر فراموش
 حرفی که کلام و نوحی صوف
 شه صاد صبر صدق صفا مکر خط
 خیر الکلام و ات مقل و دل
 شه بالوالد المقدس ط
 مقید برن شه برن مطلق
 عروج کرد و عرش لیلته الکمال
 اراده کرد و خلق غلین و ادب
 یعنی فاطمه علی و سبطیت
 بار تا خالی بود جی جسم و رش
 صعود فقط با عبد عند مولا
 لم یکنین احسن ولا جان
 تمثیل فرما و کرویا ن
 بال ۱۹

بال و هم شین ای راهر فقط
 دیده دلز و از رخ دیده هم و هم
 جی خیزه کردش و از اول جریان
 کرم کرم سر و سر چفت حرکت ندا
 جنبه و جیش می لا هوته
 و ای بدی دانا مکان خلعت
 شه اصحاب کشف و فرید دل
 درک و برز و امریک محال
 و قاب قوسین و بر و ادانا
 عنصر و جابشت اگر خلق ما چنان
 به خود محال مکر که احمد
 عناصر و جنب نبی محاطه
 احاطه و شستن کل ما سوا
 سوی الزجب نبی محاطه
 لم یثبت حق چهار صفت ناشی
 یک صفت غصب یک جیات دری
 خدایا از او کس که رفته
 ترویج نفس مسدود به حکم
 تا روح عالم و لا مکان
 روح ما سوا توجه ملامت
 جنبه بالغیر مرجع نا سوت
 نا سوت به روح به تا مر جعت
 و او از شک برس و منزل
 اریکانت بود بر صد هر کردل
 نه زمان معلوم نه مکان پیدا
 وی اعتقاد و کفر و نسیان
 جز عا شیا بود و قاعده
 چون و ما سوا دار و احاطه
 نه قوه و شین به بر قوه خدا
 و ما سوا حق و احاطه
 حق محترم به صفات نبی
 یک رزاقی یک پیغام بری

صفت غیبی و غزرائیل
 و میکائیل و اجنبد رزق پوش
 و کام اول مات فرج جبرئیل
 شه غزرائیل در هر چار و چشت
 او که میز صدف سوزینه
 از بهی کوس لایتمیز قاص
 ذاتیک محاط و دو هم تو بوب
 و مشارکت هر هوزره اعز
 یک تیر و چله دو کمان من
 و نفع ضرر شرکین و هم
 من بالمثل مطلب جاریه
 اواد نایمنی جریلت نه
 تخم اطاعت و جان کاشتن
 چونکه ثابت به و ظل آبی
 و ظل ذی ظل در حسن ماجرا
 که شه و میوه سرار کون
 می و میشتش او سر اخیل
 جبرئیل مجسم و پیغام بریش
 چون جبرئیل به و اما نذر دلیل
 وی بدن دا و لا مکان نیست
 میز صفات و عنصرینه
 فرق نام ما بین صفات خاص
 موهبت ای احمد میوه
 در شنج هر کمان من علقاب
 هر دکت و یکبار تیر ما کن
 بقاب قوسین زینت کف و کم
 و ظل و ذی ظل شرکت نه
 قدرت شه حقه دس شه بنیه
 و ظل ذی ظل حرکت نه شدن
 ظل ذی ظل نما اگر اکاهی
 ظل بر آینه و ذی ظل لا یرا
 انی اعلم ما لا تعلمون
 ن

لنا مع آله حالات ما جان
 کشت سایه حق سایه معنوی
 قدرت شه قدرت قدری باید
 نشان نبی و است بره ان پاک
 لیکن و السماء و ذات الحیک
 خاتم و محیط ساد فرمان ده
 چون دار الشهد و اتحاد میوه
 و قبض لبط عکس عکس کردنگا
 خدا و احمد خلقک لے و ات
 چون او و حالات لے مع آفت
 حقیقت و لیت و ی یعنی وجه لے
 شه دل و بیره کیم احراف کاشت
 محو حال به شه حق و خطاب
 وقت تکلم عقل کل و دوق
 و ات صورت عظم مشنوم جلی
 او که وجه الکره روش روشن
 او من فتح و لد او و فر بران
 نرسایه بدن غلط نشونی
 کشت محو بر معنای مکان چه
 لوکاک لما خلقت الافلاک
 لولا علیا لما خلقتک
 بلی الخاتم ما یختم به
 اصل هر مطبق و سواد میوه
 خاتم به آحاد و او لے لے
 خلق الاشیاء لک هم بدت
 فنا فی الیه و غیب شت
 مصداق غیر عرف رتبه است
 مرجع المجربین یلنقیان و ات
 و ات بین الاحیاء یبقی الایات
 آه از جید رسام کرد شه حق
 حق و ات فر و اجم و صورت
 لایبیه صورتش هر صورت منن

و عرش خدای او کبریا نشین
 نشین کرات و ای مطلق
 عرض کرد مرا هم یه صوت کیه
 سه ایا کوشم تا چه فرمائی
 شه ویت به خبر شه حق اکا هسی
 هر تیت که کاهات فر نور و جد
 مرس شه کمت دیدارش دیدن
 هم و دید جسم هم دیده باطن
 چون عاری شه ذات عین حق
 کجا سر بنای صغیر ام داب
 حمد شتی بین شه ماده احمد
 چون حمد احمد ن شه فرط مبین
 من ذل انا کم یذق شتی
 شه و شتی نام صبح ازل به شتی
 به سخن دیدار محبوب واحد
 بچانه را به قل هو الله شدت

ادجن علی العرش استوا
 ذات من دانی لقد راق حق
 لیک قربت مقام خود بینی نیه
 باتا سه دیده تا رخ بنای
 هر سه معنای خانی الای
 غیباً کم دیکه ک پریش پوشید
 ایشیش عرض کر چشم نور و روشن
 عینت عین لا ترک و است
 کم اعبداً ربکم اوه و اتق
 مظهر و علی عددن و ترتب
 و حمد شتی بین شه ماده احمد
 الحمد لله رب العالمین
 فکما تمنا ذل سر مینت
 لفت الصباح مشتملاً بالبدن
 خود سوره توحید و معنای
 تخم توحیدش نه مرز دل کشت
 بترتیر

الحی

شیر غیر و علم قوت روح بیه
 فقره تقاضا اگر مجبور لن
 هم عظم سماء الخشنای
 اردیرین و عرش ممکن بکنای
 به ایجاد خلق نه حق منظور به
 چون قصه مردم ما سواش و کس
 خاصه احمد ن ما سواش تمام
 ارش حق ظاهر و مکی و میرد
 عود کرد و باطن مصرع هر سه
 دل مکان حق حق شه دل ستور
 پس کر پریش ن پریش ن حرفه
 مطلب کفیت و دس فرق نامعقول
 لا تینا ہی حرفه به انشاء
 من رخت کیشام تو باید که معرفت
 مثل مشهور بشو کیف و کم
 شکر من بکر کرد مت آکا
 کند فم عاجز شه معنادریاب

معنای شیر برنج شفته بیه
 بنی ذ الفقار بنی بتولن
 شفع و تر به جذبات پیدا
 و شق القمر انکشت مانای
 مستجمع مجمع و تر الموقود
 جز حق هر شتی به انقضای حس
 پس نامر بطن خرق و التیام
 اثر لیش بنی جزو ساءت کرد
 خانه کر که ای یک حرفه بیه
 خیر زیاده فقدان المکرور
 ای ماده پر زور تو تنگ حرفه
 خاصه عوام ضعیف العقول
 چه در که مکرری جزء و لا یجراً
 حله سب بنی کای کای کای
 کار کردن یعفور خور دن آفر
 منیشکو ناس ویشکو الله
 اصلا حله نکی شه صفر کتاب

قول نبی ذات ابن قولی به
 عبارت تکلیم بر معانی
 و آیه عز و تو که میوه ظاهر
 و آتم چون طوطی مرغان تعلیم
 لغز شکر خلق و تفریح
 و آتم همایش گشت و گنایه
 شوی بعد قشری لبش مستحق
 شه الواد که حق میداد
 مسموع داور علی عظیم
 تصرف دیرین تو جو ذات
 با صطالیدین بالرحمت
 که خلیلین شه احسان تو
 تفسیر دیرین سر که و شراب
 ذات حق به علم و اراده
 ذات و اراده هر چه قدیم
 چون ظل ذی ظل چون ضیاء
 نه قدیم و ذات قدیم زبان

افعی من شر احسن علیه
 ورنه مطالب عده مشکاف
 علی المعانی بطن شاعر
 من عوالمه علی تعبیدی
 جز عارف و حق اهل تشریح
 من البلیات علی النعمایه
 جنس که در زبان به ملاخو
 یا من فی الجبال خرا اقله
 من یحیی العظام حی یمین
 کلشی فلیتو ذات غیر ذات
 خضر چه کم شه یک شماری
 لنسأل الله حتی یتفقوا
 حجت مکر و گناه و ثواب
 که ذات و به علم و اراده
 لیک ذات و بذات و بیکیه
 انکاکشان محال و معنی
 وی مقامات شکر که بر وی
 ذات

(این بیت در
 کتاب
 التوحید
 است)

ذات چون اسم منشئ فلاح
 چون خلاق مداح ذات علیا
 حاشا که کسی قدر تو زانما
 سپرده احمد مک و مدینه
 زبون نه دعوات رسوم زان
 یا باعث ایجاد ماسوی الکثرت
 و محو احسان شید الو را
 نه او تاب بار نبوت شدت
 لیک و کثرت و خیر کثرت
 فاعلم اننا جرح حد یکتا
 سبح الله و رد زبانت
 منظر حق به شبه و خلل
 علم خاص و عام خاص الضمین
 اصلاح مطلب بنون و دهر
 و ذنبین واحدت نیه
 شه بود و صفشان کردنت کی کم
 و وصف ذات مکر و مملو

و صفت چون ما چون خلاق مداح
 مداحی علی شکر که جلیا
 بیان خالق و فرد و انا
 عرفت الموفق جبل الکتبی
 هم حاتم شه وصف شکر لای
 یا مایه زندن آدم نهشت
 کت کتف مهور که او شه
 بر پی ولایت خاصه اجر
 پانیا و بان و س خدا
 شه قول خدا یا س شه
 سوره توحید انما و شفت
 لیک مثل راه نیری و دل
 و فوق کل ذی علم مبین
 ظهر الفساد فی البر و البحر
 شاهد تزلوا الضیوب
 مصلحا قالوا فینا ما شئتم
 خوار راه میو مقام علم

(این بیت در
 کتاب
 التوحید
 است)

نه من و محدود بر مخلوق و نه
 نه قلوبنا نه قلوبنا
 نه بر داجره اجمع شان دوا
 نه نشانه ما جان خدا
 که دهشت بر خیز کشتی
 آدم سینه چاک کند حالت
 دار و دیار نشانه کشت
 خلیل پروانه شمع جمالت
 یعقوب زندانی اعماق کشت
 موسی ار نه کوی لستر انیتن
 عیسی دهکات بر دوش پلامار
 و شریکی خور تا روز قیات
 لوح منقلب جلوه کلامت
 عرش نیمه باطن افکندن زه پا
 کمری سرگردان زه دافع سودا
 عشره عقول دعویم تو سخن
 و ذات خدای عاری نه عرض
 علو مکران زه نقص باطن
 لاجیر لا تعویض این الایز
 علاج مغد و افشاء کرمیا
 لغو ذبا الارض بنما
 که لند کی مکی خدا
 نوح غرق طوفان بحر جمالت
 جبل سلیمان تا سبالت
 ذبیح قربانی کوی وصال
 یوسف سرگردان جای رفعت
 مشتاق و کجرف هام زوایان
 به عقبه بوسیت بر صبح تا یلوار
 اوکلب لور کی ای کسب جیات
 قلم پا بر جای اولین نامت
 به دل نه عشقت بمن بر بر جا
 نه افلاک مسلم بسترین ما و آت
 الکلمات بلغ من التصحیح
 و حب الوجود لیکن بالعرض
 حسن

حسن مطلوبی ذ فرد آخذ
 منظر حقیم ظل الالی
 علم و مصلحت زینر دستن
 اگر به قضاست تحول حال
 و صفت مکر و درضا و طمع
 له وصف ذاتت مکم در یوزه
 پر سام زه خرد خردین خور دیکر
 و بطور مواجی و شان حیدر
 و ات نبی رضاست پیشاپیش
 بنی ظل الله عقل کل و نقل
 که مطلب مجبول بر پیش معادن
 مز پریش نه پریشان حال
 لا سمعت اثبات الاوه کردن
 و معشر یک بیت متعجب شمار
 وقتی عدالت و مغفرتین
 پر کش زه فضلت مکر و افکار
 نوح قدیر حسن البشر
 میم و اجبی مصرع احمد
 فعل حق طاهر لیت به کراهی
 قضا و قدر مز و شستن
 چون عکس رضاست مجاری
 او قدر مزانم تو نه رب نوح
 کوزه کر بر کز نشا سو کوزه
 پیغمبر با طهر زه کج کبیر
 رضین ولای خدا و پیغمبر
 انا و علی ص فرد واحد
 خدا بشانین و دلیل عقل
 استر ضای ذی ظل زه ظل حلو
 زه وصف شای اوصاف لالم
 معانی لاقاح کسبیه درو
 به حفظ نه حب و خفا
 و شانند ولا الصالحین
 فحسان دارینم و قصار
 چار شتر گردش و منبر

دست علی کرد و آتش بر ملا
 له وقت رحلت غم خوار داشت
 بعد از و می کشید شیره ز غدا
 دست را علی به فرج واصل
 شمشیر علی شای دلدار
 پیش کشید به فرقه انگشت
 زوانه ضرب بر کمرش می کشید
 زه یوم خندق آگاه هر که
 احاطه مکر و هفتاد و شش بر یک
 یک گشت و قدرت کرد کار میو
 دست را علی وی دستور میو
 از سر چاکه یک یک طری داشت
 طاعن بالو حین ضا و دیار
 دس و دس رسد تا اما می کشید
 بی خانه زار داشت و جای اولاد
 همزه شکل عین سرش بی چین
 چهره من زه قول واحد مجید
 کس من مولا ام علیش مولا
 و آقای قنبر کوش و صیت
 مکر می کشید و شیره و صفا
 تا صاحب العزم تکتل و نسل
 بی چمی ملقب به و ذوالفقار
 فرقه روانه و اعدا کجاست
 قوه امامت بدانه و شست
 ضرب و دیار عمارت بر تپه
 ملاحظه داشت به بر یک شک
 صاحب فقرات در الفقار میو
 صاحب در الفقار که مقهور میو
 تیغش اعدای و هر انگشت
 هر که داشت تیغش می بدین
 زه اعدا بر کن و زخ چون نکشت
 همزه خود و جامی الف را داشت
 کنایه زه نام پاک علیین
 همزه خود و جامی الف را داشت
 روز

روزه رمضان شعبان و رجب
 و فکر و وقت خوش مناسبت
 خبرت طالبین و فقرت غریب
 وجود و حب اصل و احب
 حدیث شایون زه رسول الله
 مقید و قید که جسمانی
 اسم و فعل و معنای صفات
 فالق الاصباح و اذن خدا
 محبت من عشق آئین خاص
 یثا و ناک عن روح زه نبی
 امی چرا به حسن البشر
 آجیات و شت کس سلامش کرد
 کمال لیت نشد بهر باب
 تاحق و تعلیم حق والدین
 محتاج به حق لا محتاج کس
 بی بیضی و کرات مولات
 نه و احب من مد مستحب
 همزه بالف مدش و احب
 به بندة حق خاص غریب
 وحدت و جو وی جز به باعد
 الحیدر کف لو کان بالله
 عارین ترسم رای سلطان
 از تصویر می حجاب ذات
 هر توئی خالق الحب و النوا
 سوره بر فکر و حسن القصص
 حق و ات قل الروح من امر ربه
 سر بیتی زه مایه پدر
 بجز خدا و ندل زنی که مرد
 تا قطعش که جز رب الارباب
 خود حق سلامی چشش خودین
 الفقیر و فخری به معاش لبس
 حقیقتا سر اس کل خطیبتا

چه خاص فرمان واسید کرین / نکلد السواد وجهه فی الدارین
 لیک بعض طبع مکرده طران / که در سایه دامانش برین
 بشوئه گفته ملا که بلخ / چون خاص و تنش می تندی تلخ
 محرم این برش جز بهوش نیست / سر زبان را شری جز کوش نیست
 استعبار مکی ره اهل بهشت / به جوت بهشت هر چه بود میکشت
 کر عبد طلب که دنیا نه مولا / موجود ما در پیش طریق اولا
 واث بن آدم اطیع و حق / اجلکم منی فی الاصل المطلق
 رسول و تحمل بعض مقامات / دزد ز لیک الخیرات
 لیکن کوش نیکر اینک سترار / دهان میو لیزر گفتار
 چون گدای بود دنیا و نه دین / ذلک هو خسرانا حسین
 دنیا و لا الاخر اختان / به حورده بین درشت زیان
 که نفس به مردار دنیا بملک / التیاجیفه طالها طلاب
 به رزق نه رزاق فری هر کف / سر ذلک طلب مکر نشسته
 به از دست و لای غلی فرا بردن / و یکس حقن آبرو بردن
 دست از کفر و دست بسته بر د / استلال ره فم نفس باید کرد
 و توبه دست از فکر لای بی / مایه دنیا هست و نادان
 حرکت که مکن حق بار و ظاهر / الحند یلبر و الله یقصد
 بشو

بشو فرمایش مولای متقیان / واث انا مسکین جالسین
 می کش به زمان ره دوان قصه / عز من قمع ذل من طمع
 به ناز سر و زمین مکه اری / او بویل و زمین تو سر داری
 ان قبلت و ما سواها / ان سر دت رحمت و ما سواها
 نبی واث صلات نمود زمین / خیمه ستون فرش زمین
 نه وقت اذان میکش خروشن / الفاذا انت چون تیر نکوش
 ظا بهشت بهشت حروف مشاگر / لیکن و باطن بهشت بی مارین
 ما جعل الله اجل و قرآن / من قبل بین به جوف واث
 به قعر عام میکش صغیر / انکرا لاصوات الصالحین
 و یک مرد و دل حق نکر خلقت / یک دل جاش بین خبر یکشت
 ظاهرا ایاک تعبد نسعین / و باطن مجبین و قاطر خیرین
 له خضر حق فاعل منفعل / حاصل ناز و بطوره حجل
 کنت فی قلوب المنکر یاد کر / الصلوة معراج مؤمنین
 درجن و رقم مبارک شیم / له موجه الخلق ملاق عالم
 نحن اقرب الیک من جبل الود / از کر که در حق بین بعید
 افرایت من التخذ / الله حواه یاخذ

مفعول من براد و فعال با برید
مخاطب نفس مع الغیر بود
په چور و زه عم مکدر زه عقبات
وی خود آرائی دی تنی پروزی
سعی کرد اخلاص پری مدعا
دینا به و فایده چون برور
لا تکلیف الله نفساً و کتاب
و تدبر کج طر کر اکتی شریعت
بکر قدر و سع و طاعت اقام
کر نای و طریقی و تدبر کج تنو
چو حق و ایجاد ما سوا پر دست
عرش چنی کسی نور مد نصی
زه نور حسین بهشت کرد بنا
نور قبول کرد مشاطه بهر هفت
چونکه روشن کرد کل ما سوا
ضمیر و تائید اصق بر سر بی

و کاتها

خود و دعه حق مکن و عید
و قول لمن کفره مردود
خواب و بیداریت و الن و اثنا
آرزوی مال مردم مکری
لیس الا انسان الا ما سوا
رندان من من بهشت کافر
هات زه اکر و شفا خطاب
مراج قشرن ارا حقیقت
شهر الکلام یجبر الکلام
وجود ناقص زه عدم صرف
زه نور احمد اوج قلم سخت
آسمان در این هم زه محبت
جلو و کمر به نور قبول عذرا
اطلس فلاک کردش در نصبت
ملقب به و زهره زهرا
و کاتها الکلب دسری

کاشف

لا شریقه و لا عریه
و خود نبی باعث خلق به
اگر بشیاری معنی کرو عین
حسین من فم کر بهر به
کار و جای سری معاویه کافر
بس حقیقت نام نبی تمام به
ما و شهادت سید مظلوم
و قدیناه یذبح عظیم
و یح سها عیل در نومی قبول
محقق تو یح عظیم تا و عین
اعضات کشت عین تربت نبی
نهار و لیل من یکم پنج بار
قرآنی حسین حرفه مجهول
حرف العلاء ستر بایه
مد بیا کان باجی انتم
حسین و شیر خود مصفر

محقق وجود پاکت بیه
الدال علی الخیر کفی علیه
حسین منی انا من حسین
الظهر من الشمس نظیر سیه
نه پیشگاه حسن تبت مکر و حیدر
نه حکم باقی مری نه نام نبی
ستر انا من حسین معلوم
مرا حسین به ز رب کریم
باید زه نشانی پدر بوزیر
حسین منی انا من حسین
مخاطب حسین منی زه نبی
من من جلیقه غسله الثانی
سر دزدن حسین احیای زه
ما خورن زه قول شریف نبی
باعث ایجاد و امر طینتم
عالم مشهور و معنای ظاهر

کمون اباعبداللہ موسوی
 پست و مغز دین ارای قاعد
 جبریزد مسیح تاشاکم
 حاشیه گیری ویش مدی خبر
 درخت بامیوه صاحب جرمت
 بنی و فاطمه زهرا پست کیش
 ویش مادیه کردات و کر بلا
 علم و مصاحت و دلای خدا
 در خدا حواهی ماشاء اگر کا
 بفعل ما لیشاء بقدرت الله
 درکت فیما بین خداست رضا
 در مدعی یون لرای مدعا
 در وجدی لرینه آگاه
 خدا حال نیری تا حال کردان
 در منی و مجوس کبر و نصارا
 کس باغش و قتل ایمان توکی
 سکت نشنا بود طور خارین
 انما فرحین معاش معلوس
 مثل تعقیف بنی ساعده
 متن رساله محبت حکم
 در رسم اعداد و قننه عمر
 شجره عمر میرش فتنه
 خون علی حسن و مغزش شیا
 تا حشر و پاکردای در و بلا
 حنوت خدا بلیک نومی رضا
 معالم یشاء بکن بران
 بحکم ما یبید بعزت الله
 لاجیر و تقوی ویش مکی رکا
 علم علت تو تابع فعل ما
 حدیث مثل کروت و ثار الله
 مشیت تو نه بداء و تو
 بود کافریت بر سر ترسا
 کل مفسد کینه نسفا نیل بر
 الا قارب کا الا قارب کا
 ظاهر

ظاهر مسلمان باطن ملعون
 غلط کاری به نه جای ریتلا
 مدام و برسان خر مکی زبان
 نبی و ارشاد امت و دلخواه
 وقتی تو جوش و ناسوت همت
 که دات حیرا اهل یسین
 در روز محشر ماچی یا الله
 الجنس مع الجنس شیا در کک
 شوالقی من مواضع الام
 چه جویند هر فیوات ملاک در کک
 در جمل برکتش و مطلب رده
 هر مطلبی که کردی چه الکی
 نقل قول بکوه قول احمد
 حسن الوجه نیل قلمین
 و طلاق و مطلق و موده فاعل
 است رضا حق هر طور فکرش
 در دنیا اثم در محشر زیا ن
 قاتل هم الله انی یو فکون
 صالح صدر هر کار ترک کیش
 باز که خرن حفظن به کسان
 و اتش تخلقوا خلق الله
 کلینی یا حمیرا مورات
 الخبیثات الخبیثین
 کل شیء بجمع الا اصلها
 محالست و جنس ترک کر
 کلم الناس قدر علی عقولهم
 فری ارشادی کرد او را معدومی
 تخصیص در تعینش مد
 استنکار درش و ات شوره نه
 بسیارترین و ات تو زانش
 رسوی وی قلم اصل علم
 منصرف میوه و زو کامل
 الخبیث و فیما وقع ذکرش
 شه علقا کما تدین و تلاف

حین
 تیره زده کینین درین و دیات
 حین تیره زده کینین درین و دیات

علین سچین مخلوق و هم
 موقوفین و نحو فتح عزائم
 کیمیا دانش و کشت مالکن
 مقرر آمان چنی امتا
 و قاعده اعداد سما مطلق
 طایفه یک تان چهل پنج هیو
 آدم حوالیش ن به حاصل
 مقرر دین فاطم چهرست
 ابو هلاله الاقره مرانی
 نبوت جو جسم ولایت چن رنگ
 حی و مقرر بعضرا عدد
 وتر سلم و سلم ترس
 بیجا سال طریق خدمت گذشت
 اید و عقل و هوش بختا کیست
 عقل و ات پریشان بر بردا
 عقل و ات کما چنی شمه منظور
 عقل و ات مرا مکان بیستمن
 انکار کسان تا موت و هم
 ظهور میوز حضرت قائم
 تمیز دهنده ناجی و هالکن
 استخرا جش کرد به چون چرا
 علین و صی داماد ن برحق
 ه پنج یک تا پنج و پانزده
 جمعش نسبت بین انسان کامل
 سین بینه عدد میوست
 و الدین حقیقه و له روحانی
 ای باب در باب عرفان مفتوح
 شهود کرمون روحه و ابجد
 شیخ جبر برسی و و همه قرسی
 جبر کجوف بیشتر لیم شیت آید
 در دم لغو عشق کات و دی پروا
 عشق و ات فرق بین کور و غایب
 عشق و ات به حبب حسود و کور
 عشق و ات غیب الغیب جنبه لیستمن
 و ات

و ات غیب الغیب مختص و اتن
 تو خود معجزه زه چار عناصر
 عقل و ات پریشان و درن راه
 عقل و ات ظاهری و لایستین
 عقل و ات جای حق بیل مکر کوا
 حد ک و دلیل میو و کسم
 سوره توحید و ات عقل دلیل
 حلاف اصغاف صاعقه و بار
 ادب و علی هو مرآتین
 عشق نزدیک کس بین و لید کج
 اصل هو بین الرحمن آو
 زه فط کرم ذوالجلال فرد
 زهم و کما بین چن و شمار
 پنجه بداله علیا مناس
 وحدت نوعی ارای هر کس
 هم فعل و حرف معانی صفات
 ز خدا و رسول و بر بپست کات
 و ات هر چه فکر که با و اصفا تن
 ششای حق چهار دوقن قاصم
 عشق و ات دیوانه با بنر او مان
 باطنی غیا لم بیدر کت جیشن
 عشق و ات جز مرآت حق با صفا
 ای نوع خداوند نمه برسم
 و ات صغرا کبر صغیر شین
 مرتبه علی شریل بو ناچار
 موجود اشاره و معانی بن
 حبه و شخص مشا کر الیه
 احد و حن و حن یا پیتی مدو
 پنجه انسانه شکل آله کرد
 بند انگشتان عدد ده و چهار
 ید الله فوق ایلهم حق و ات
 فرق فیما بین خدا و خلق لیست
 الزمصری حجاب ذاتنا
 انا اصغر ذات و نما و ات

احد احمدن اگر آکا هی
 عقل دات صبریت محقق حق
 ظل فاذی ظل مستبک نید
 عشق دات چارده تن لم تولد میو
 کلمه بد مجرای ششادان
 لم یکن له کفو احد
 شخص باطن دات بعد از حق
 پیش چاره وید کاشوف
 عقل پیش همتی بارش نیت
 یا علی من عبد عقوبت بدم
 زحق زنبی نه ولیم دین
 ایمان ولات زغیب آوردم
 رنده نموبدیم زشتان
 نامی پیشای هی از شیر زکر
 و بیناهم ایمان من هدیت
 زده یک رشته جفر و زهر زهر
 شرط حضرت بی زمان فوت
 عالین رتبه احمد الهی
 عشق دات به اصول حق مطلق
 ظل خود قابل قهر خوف نید
 یو بین احولن چارده پیش کو
 معصوم مرلودش نه بطوری است
 مدح حیدر کرد حق برای احمد
 هریت معنای کمثل الشی
 شرل کطوف تعلق کطوف
 لکم دینکم و الدین عشق دات
 نه کشته اعمال دیم شرمسارم
 رسم و دامان ولایت بین
 یؤمنون غیب میوم شرمسارم
 المؤمنون حی فی الدارین
 بی ایمان و ستم کل و ستمان در
 محاط سلمان من اهل بیت
 بی علم و ما کان ما یكون زانا
 الا فظا سراسد من موت
 یا نقطه

یا نقطه مرکز دایره امکان
 نوید زده دات نیم و دات
 حوالا لانا یا احسن الحال
 حد احوال غیری ما حال کردان
 گرفتار و دس در دین و کف
 زده باغ امید تو صدم مک
 هادی دینی و وجه حسن
 زده حول محشر بل صراط
 محشر کبر الوقت ظهور
 زده فعل روسیه شرمسارم
 و قس علینا بجهنم عظیم
 هل یوم ذلیل آتاک خلیل
 و مشرک دات زده لطف عظیم
 بعد از کل شی حق دات و بین
 و لیسو لعلیک ربک عظیم
 دل زده محبت موالیم ریش
 محاسبه کرم زده امر بزرگ
 بی لا تقنومن رحمت الله
 مرلای علی مرلای و جمال
 مشیت تو دایره اها و تو
 پناه دات یا شفته کشف
 گرفتار و نفس نامردم مک
 دست نکت و بار کردن
 یا شاه نجف مال بدر بخاتم
 الامان زده وقت فتح و القور
 رحم یا لطیف عبد ک صغیف
 انک انت تواب الرحیم
 یا خلیل رحم عبد ذلیل
 بمغفیر و اجر کس هم
 احصیه فی اطام بیت
 ارای دات زده حسن ملک
 الفلبی حیدر الحالفین

ذکر کرمست چون مکمل بجهت بد
 بر سر شعبان غفار ایستاده
 پس معانی آیه پیش و قیاس
 عدد دنیا و ال و غیر عقبات
 از فرخ بد کارم تو بد می پیش
 و حدیث بد بین خلائق نشسته
 و یکجا سخن اراده الله
 پس بجز تقدیر اراده فعل
 جبریل که قریش وی میورده
 من علمی خبر قادات نبی
 علی شه ازل است و جبریل
 رسولی ز غیب بنده و پیش
 چون مکمل دعوی انسان گاه
 اجتماع وی ضرب و مطلبان
 منزه لطف حق مکر و مفید
 جبریل ظاهر ای تو من
 حقیقت جبریل ایمن و تحدید
 منظر

منظر ز شعر مطلب گوئی
 بر زرم ز شعر به طبع صد
 از ای لغه آن حد اصابع کر
 نه چون شعری اعراق پر و کار
 مکر می انشا پر می یکبار گاه
 نسبت مددی مخلوق و خدا
 خاصیت علمی ملائی و اشتر
 شه علم و کلام شه معاد بیان
 ماست کلام مطول حرف
 و ایراد کردن و صنف سازی
 شاه محمود و آنکه از فتنه کج
 از همی مال فرا و دل و دل و دایع
 زید را ای مزاج خیل شیرین
 بعد از غل کهن نیا شان و چال
 برسان من ز ملک و پیش رگیت
 من شهادت یا من و موصول
 یکر و زینت بهم نه رگیت
 ویم یا و ایرام ملای شعری

صعود کرد و سوار و حاشیش
 تن زب که مکارهی شه روح
 رقی بروری مطلب به حال
 که شه قتل حق نفوذ
 که حشر مکر ز کناست کبر بو
 نشاء پیدا کرد زوال نه اشتو
 مرزا چیش نشاء به زوال
 بشوای عمل مکر و پست
 که پیش چشم شراب خوار میو
 زید و است یا علی مرادی دارم
 مثلش شه حضرت پرسم که تو کن
 خلق و دیو حق که تخت شاه
 شیطان و تنب و ش و هر چه امن
 از شوای نیرای ارو و تمام
 حکمای خفته بهر اقی یونان
 جنبانده او مرد و حقن

مخلوق ویش کرد و حلاق ویش
 که خجج مدی و راجج مرجوح
 شکم باید هم بهتر بوزد دل
 مکر نشاء سبب رومی فلق
 جنگی مکر سببیت و دیر بو
 نه به روز عمر شام کاشتر
 حب علی آل بعد از لایزال
 شه و اما ن حق مورد دست
 که پیش چشم شراب خوار میو
 بر آید یا رب و است مرادی عالم
 کلنه فلک و است عا بر دوان
 شاه امین حق حق امین شاه
 خلیق رقی سلطان شوان
 غیر نام امین باقی شه اعنام
 وی سید لاله دوم ماچان کیان
 مری و تو کسین حق مطلق

به او مرد و او و دمس ده
 غم مخور فردا شمع تو منم
 مکر و زبان مکر نه و دل
 عجب که کون ولای هدا غفور
 نمانی برای کل اهل میدان
 اهلش به دنیا شه حق مجور
 مدینه بقیع که مشرف
 مشهد مقدس کاظمین قم
 اهلش خططن عرش خلد برین
 فرق فیما بین ناطق سکوت
 شه عین الطاف حق دنیا فرد
 ساکت نیم نه قول شیخ مرادی
 هر که اسرار حق آموختند
 هر که دوزخ نش آموختند
 بسن به تنیه بر صاحب شعور
 الی الا الله قبل الامور

به که چان طامس مرده
 مالک روح نه ملوک تنم
 المرء علی ما فی جهل
 لا یجکل مخال خود
 قزوین درو کردم و همزمان
 رو و ملک کن اهلش باجورن
 ستر من رای گرد کشف
 امکان ادعوی استجبکم
 عکس شه ملک کان بالکسین
 مثل او درن کا القصد لحوت
 شه سکر و فصل ذکر یا هو کرد
 و ما رسی یکسیت و اتش معنوی

ابیات ایل یکی چ
خطیب بگوان در سال ۱۴۰۲ شمسی بدست نگارنده
رسیده ادیب فرائی نیز در دیوان خود آورده ام
از نا در شاه سروده شده
که و قول که در من و قول گوراندکم امانت
دوراندکم پرمنخ به صوراندکم تماشایراندکم
هرادیه هرادیه تعلید نه و دنیا دم سرمهر
نه و دادکم در و طور سیدکم هرادیه هرادیه
ایران پر آید و حکم سلطان دارد و ظلم و ستم
ظاهر و در بد و در نا و هرادیه هرادیه
خوباد و وطن و مرغان دور نه چین و خاصان
و بیگن و مردم به نام و تنگ و هرادیه هرادیه
دوران هر رنج و تیمور خا و سیدار و سردار
بیر و آشوب و نورش و جهان پر غوغا و دی

منکر خیل و سوار و اداکاران پیداد و نقشه سر
براد و شستی پیر جهان و هرادیه هرادیه
حاکم سوار و تنگ و صید شیر و تنگ و هرادیه
صد تنگ و دنیا و خلق تنگ و هرادیه هرادیه
در روی بردان گراف کن هر راستی خلاف کن
سوار و دلاف کن حرفان و ترغلاف کن و
هرادیه هرادیه سورش ایران و سورش گران و
خیل بردان خانی و رفع دوس گیانه و خیل
دلم و تنگ و سرباز و تنگ و حدای تو
تنگ و ایران و تنگ و هرادیه هرادیه
عمدان گشت و کس و دریا گشت و مس
کاربان و درت و نصف ایران ارس و
هرادیه هرادیه نکسته و کام ترن و ایل برنگا
رنگ و کران و خودت و قشنگ و شریک

شرب و نیک دوی هردایه هرداد د گاه کا
محبوب قهار د دنیا نفس و نگار د آرد
سری آشکار د خوش بستم اظهار د
زوق زینت بسیار د خلق زمان هشیار د
دل دل دلو دیز کار د هردایه هرداد د
نهماری هموار د بیک جایک بوار د هرش
صد د کردشان به راه د کم خلق د شک
شاه د نیزان فروماد د جرج و چراغ
وباد د هردایه هرداد د آهن پاییه هرداد
دوس آتش شکم آهن و پا هرشی صد د
کار باطل خیل د د کس ظالم دیل د ناسخ
لیل آشکار د هردایه هرداد د جایک بوار
به صدا د دیر گوش و بر ملا کار د ناز د
بازار گرم سردی د دوران د درنگ د

کم دای دل دردی به هردایه هرداد د
صد و بیان دولتی باده خوران خطرات
کوت لباس و سرپتی جامه سفید و خط خط
هردایه هرداد د

من کلام علی بن مکان ملک حسین خان کلیا المخلص
در تفسیر نفس کوید

بسم الله الرحمن الرحيم

| | |
|--------------------------|-----------------------------|
| مدت و آتش فرزند خلف | عزیز و امانت کردن مکلف |
| نواد و تکلیف خدمت طول | په نهایت کیا رسول |
| کیا نبی و کتاب و امام | بر می امر و نهی حلال و حرام |
| مبتین کردن تمامی حکام | حجت تمام بی تو و السلام |
| ش فرمان حق سرکشی مک | خاک نژاد می آتش مک |
| علقه و مضغه خود پنی مک | جمع مردم بد بین مک |
| آفریده بیت ش قطره منی | سزاوارین ش منی منی |
| منی ش افعال دلیله کارن | چیم درگاه سرور کارن |
| از بهوشی کوشش و شیطان مک | بامید عفو حق عصیان مک |

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| ش مکر المیس هیچ ایمن مبه | دشمن ایمن ش دشمن مبه |
| ش مکر المیس ایمن سملین | ش خوف خدا ایمن جملین |
| ایمن رعین طاعت عصیان | ش عصیان یا ست کفر عیان |
| خوف و امیدت هر دو شعار بود | ش همیشه بد امت عار بود |
| ش بدان بگذر و نیکان بکرو | ش خوی خاشاک بکیره کرد |
| هم نشین بد مکروت دلیل | لباس تقوی ات مبرون نیل |
| سپت باور و قرآن دلیل | ش لم اخذ فلا تاخیر دلیل |
| بجهد مگردن رای رست شست | بغور باله شقرین بد |
| طاعت سستان عصیان جوی | ایمان شکنان شایان بری |
| خیره نگاهان چشم باطن کور | تقی القلوب التقی فی الصدور |
| قوی بازوان پامی تقوی لنک | هم نشینان عیب نقص و شک |
| وامان نیکان بکیره بدست | تا که ترا میس ناوری شکست |
| عباد منقص و مصیبت دور | جهد و صابر قانع و شکور |
| دشمنان تسبیح دشمنان توبه | رحمان تامل و تفتیشان توبه |
| نورشان بکیره و کما میشان نام | کارشان طاعت و کما میشان نام |
| درمان نافع سراپا درون | ش اسوا له پیکانه و فرودن |

ملاحان بحر محیط عرفان
 الرضیب بوجت ایان
 بگذر دنیا و در دار
 سینه بدشتو عشق التهاب
 دیکر عشق چش سوزین
 دیده که دیدار کشتش میل نو
 نه باز عشق چون کالاش نو
 عشق دلبر دل پر شهون کر
 بعضی دلدار مرسو بدو
 تر لوم لایم هیچ پروا نشو
 دیده و پیش و کوش اعضا و جزو
 ز کفنه رستان شفقتم نوید
 تو که دست سر کربلاستی
 تا که عشیقان بویینی و چم
 سران و غیره اعدا به بدن
 شهون و نشان رنگین پاوت
 عجب شیقان پر دره خاصان
 مستغنی و به ایک ترکش لوغان
 بکیره طریقی عزالت کزینان
 کل فرا موش کر غیر عشق یار
 پر کناه و خالین چون کاش زار
 محرم سهرار دل افروزین
 شهون جگر دایم کیل بند
 بعضی جبین کاشک جاش نو
 تر که دیدش تمام پروا نکر
 عصرین عاشق کرم سبک و
 غیر تر دین دست قنات نو
 بکامین تمام بیا و معشوق
 کشته عشق او شحید اکشید
 کز نصیحتی کربلاستی
 پر سر و سر در نصیحتی ستم
 بدن نصیحتی محن به کفن
 خراب و مد پیش زبان اله
 نام شان نو بری باسان
 چاک

چاکت برادران شجاع و نورس
 دشمن افغان و با زو یلی
 نیکو قامتان کلرو و پوشک
 هاشمی اصلا نرسل حیدر
 نازک میان قوی دل جنگ
 به نوامیزان نو مدفن
 ز معر که عشق ترسان کشتن
 چون وصل دست منطوشان به
 عشیقان هدای خاک پان بوم
 اباعبدالهدای نامت بام
 قتلان خورشیدالتان بود
 جام شهادت کور اتان بود
 اباعبدالهدای نامت
 اول مصیبت جدت پیغمبر
 در بین عزای حضرت قول
 صالحه عظمی محنت روداد
 جنگ خورشیدان بغیر و کم
 شیران پشته مرتقی علی
 ترحیم لب زشتکی خشک
 پدید ان سبقت یکدیگر کر
 رنگ صورتان جلالتی آنک
 بر صف صورتان حرمین برین
 زکیان شیرین بهمان کشتن
 قتل و زب و چون پوشان به
 هدای پشاه کم سپان بوم
 هدای سیران کون و شام
 هینتا لکم جنان الخلود
 نحن عطاش و انتم و سرود
 یکدیگر دنیا بنی بکاست
 بهترین خلق سید سرور
 معصومه کبری مدوح برل
 ماتم زده مرکب آب کزارد

سیمین عزای نامور پدر
 چارمین عزای والا برادر
 حسن نوکال باغ رضی
 پنجم مصیبت لشت چرخ
 ششم صحرای کربلا حسین
 دارش علوم انبیا حسین
 نهم میدان جنگ چون خیر حسین
 دهم ظمان بیا حسین
 یازدهم مظهر روی دشت حسین
 دوازدهم روزه مرکه یاوران حسین
 سیزدهم سیرت سیرت حسین
 چهاردهم اصل ثابت باغ عبادت
 پانزدهم انجمن انجمنی رشک زرد
 شانزدهم ای ثابت قدم مرد مفتح
 هجدهم کس چون تو صابر و بلا بینی
 نوزدهم جد تو خلیل رهبر انام
 شیر کرد کار نفس مغیبه
 دزد در یابی حاتم حضرت دلور
 مسموم صابر و قضا رضا
 زانم لال بود عالم لاله
 قتل حرب شقیات حسین
 قتل حرب شقیات حسین
 صابر چون اتو میغیر حسین
 بیارو فرزند برادر حسین
 بهای خون تو پیش دشت حسین
 پامال ستور کافران حسین
 سرت میزه پاکسان حسین
 ای ذبح عظیم دشت شهادت
 ای کلان قباخی حرکت مرده
 شاه کم سپاه انصاف حسین
 مبتلا بدشت کربلا حسین
 یکت قربانی کرد اویش با تمام
 هشاد

هفتاد و هجرت قربانی کردی
 پرتو ده آغوش خیر البشر رو
 بازوی پهلوی ز کار گفت بام
 زینت دامان زهرای قبول رو
 لاله مر جان بحر قرآن رو
 واد یار دست خیر خیر رو
 یک شمشیر کل کون قباد رو
 تان تانک و بکفن رو
 عروسی تمام به وعزا رو
 قامت شمشاد علی اکبر رو
 عباس علی صاحب علم رو
 زار می سکنه و ناله کلثوم رو
 تان نهالان باغ حیدر رو
 سیرت سیرت شاه عرب رو
 فرزند عزیز ساقی کوثر رو
 بدن مشکب قیر حفا رو
 حق عزای دوست مردانه مردی
 شجاع و شهید نسل حیدر رو
 کرا و صرورت ماه و هفت بام
 بکمرک یاران زار و طول رو
 دارش علوم پیغمبران رو
 زار می و صغیر آل حیدر رو
 نخلان گلشن آل عباس رو
 عزیزان خار دشت حق رو
 آه شری مصیبت محنت افزار رو
 کلوی قیر خورده علی صغیر رو
 رنج جرحه دوش محنت غم رو
 آه واد یار و ز شوم رو
 شمشاد اعدا به شاخ و برگ رو
 ویا مقنعه چادر نین رو
 لبت شمشاد و خیر و خیر رو
 حسین قربانی کعبه و فارو

سجاک و بخت تن عشته رو ناله یحیی آه ز شی کشته رو
ز شی مصیبت تاروی مردن رو آدم تسلیم کیا ن سپردن رو
بکریم چون ابر بنا لم چون نه مختصر و اجم دی و عالم دی
کافران کردن پری ملک ری سخلان کلشن آل عبا پی
ستم یه یایان ژانده کردن فرزند زهرا و برده بردن
نظر کر و کین جیف جنبی قوت کهار و ضعف حیدری
ساقی باوره جامی پیستی سر دم تر مستین و زبان ترستی
جامی که مغرم باور و بچوش دنیا و مافیها بکیم فرا مرش
نه شو باور بزم حریفان رو منهی آل و مزیل حرد
مستان مجاز دیوانی مستین بید پرستان خدا پرستین
شو باور بیغش خنانه دیرین مشری و مردا کلن تلخ لب شیرین
بدر تا یکجا پاکت شکره بوم بسته باور و فنا فی آل بوم
فدات بام ساقی چمانه پرکر بعشستان مستانه پرکر
مسلمان کر من تشنه کام کافر کفرم نرید جام
بدر بنوشم بیا دستان پنجه ابلیس پیچ بیان و دستان
ساقی پر بکر جام یکمنی شاید بکر بزم ز خاوسته

ناله

تا که بنوشم بیا و کس زندگی مرگن بیا و نفس
یک نفس باور و برود بوم کافر م اگر جای میمنه بوم
چه حاجت بخلد حور و قصورن بهشت پرستیم و دوزخ منظرن
زاد تو و حور بهشت برین من و خاک کوی دلریای دیرین
من بآر عشق خاکم سرشتن یکجهاش شلا م چون نه شبتن
هر قیری ز شفت صاف و لبرن بخشش ز سیه طوبی خوشتن
په زخم حدک مژده دل آرام ننگن پانیان بچو ای قیام
فدات بام ساقی تر زبانم کر و نه درده دارم هر ای کیانم کر
ز جام توحید یکجا مستم که ذره نابو دم بلکه مستم که
ز عین مست تو بیت یارم که مبادا مغرم مکدریم که
توحید صفا حضرت خداوندی کوید جل جلاله
بنام هدای حین و رحیم بخشنده حیات توانای قدیم
اندر اعتراف اعظم و اکبر من ان یوصف و من ان یکبر
شاکوی دانش کوه مقالین په بردن بکنه دانش مقالین
په کلماتش مبداد بودیم ثقلین کاتب شجاری قلم

لغزش بخیر به احتیاج
 بختی همی ترین جمع علماء
 بر کس نمی بایست سخن برانو
 و معلوماش کس به نبردن
 به علمش بین نذر انشاء
 بر کس دم بدی ز دانت چون
 دانت قدیم قائم بذات
 مجیر و مغیث فاتح الکونان
 بنای لایری دانی لایعلم
 وحده لایشک حتی کایم
 واحد واحد فرد صمد
 دانی درت کار حاکم عالم
 سمیع و بصیر نصیر و خیر
 رحمن و رحیم غفور و ودود
 رفیق و وثیق و وثیق و کریم
 قل لو کان الجحش به حین
 علمش قبل و بعد حد و ثبات
 علم عین ذاتش زکو مزانو
 ز علم علمش خود سر و رون
 لا یحیطون الا بما شاء
 دان یقولوا لا تعلمون
 ز کنه ذاتش عقل لیک و ماتن
 فریاد رس فردها زیم الا کفر
 مرجع الارباب کار ساز عالم
 مالک الکونان صاحب جبر
 ثنای لم یلد لم یولد
 علیم و حلیم حکیم کامل
 قوی و غلی و عظیم و کبیر
 مفضل و منعم منیر و معبود
 عزیز و قیوم و قیوم و مقیم
 جلیل

جلیل و جلیل و وکیل و کفیل
 دوائی کل داء ذافع النقم
 لطیف به جسم به کسوه لباس
 دلور و دلور شای فرمان روا
 خدا می خطا پیش به مانند و تد
 مبرا از نقص ستار عیبین
 عالمش علمش به تعلیم
 علمش عین ذات و انشایمید
 دور بهش کلام لن ترانین
 رب الارباب کس ترانین
 خالق کونن نه مکان نین
 معروف و قیام و قعود نین
 سزا و حد و ثبات بالیدن نین
 قادر بر عجزش نه هیچ باب نین
 بخشش و نکوش دست و در نین
 مقبل و منیل و منیل و دلیل
 شایه و شامل شایع
 به اکل و به شرب به نوم و نفاک
 کریم به بخل غنی به لا محتاج
 مولای کنه بخشش به معاف و صفا
 فخر صادق عالم غیبین
 مرید و مددک مستکلمین
 قیوم و قادر قدرت موبدا
 وجه ادب باقی فائین
 جبر و عرض و مرکب نین
 تحت انکار انس و جان نین
 یاور حرکت یا جمود نین
 پزیرای فنا و کامیدن نین
 محتاج به آلت به سبب نین
 هر چه بخواطر بگذرد نین

قصر جلالش برز و نامیدست
 کرسی نشینان عرش نبوتست
 هیچکام نرمانان او چه و چون
 شاعر فاکه حدیث و انا
 بعضی ز حد و تجاوز کردن
 دلیل باید چو آوردن
 حلول واجب بکل موجود
 ژلای عقل که مبرموج
 یارب تو رازق روزی خوارا
 رازق جین و طفل صغری
 سرب الاذین بهشت سوت
 مسطر انای جسم کسبی
 حیات بخشنده عظم ربی
 قادر و قهار هم برده باری
 خالق و باره هم مقدری
 صانع جابر عظم کسبی
 کعبه خد ژلاش نارساست
 قاعدان روی و نش نبوتست
 رخت عقول تام میروتن
 زانام که ذاتش کسی نرانا
 بی دیابان ضلالت بردن
 بعقل ناقص و بطور فهم کردن
 قدیم عالم وحدت وجود
 یکی بود وجود صانع و مبرموج
 منشاء السحاب بری باران
 رحیم راحم شیخ کبری
 مبین الایحی و محی الاموات
 الفت دهند روح لطیفی
 شاه عطا کر طفل یتیمی
 ژد جنت سبز اگر براری
 عزیز و جبار مستکبری
 کریمی غافر و نوب کبری
 و ده

واحدی مونس کل وحیدی
 ای رموز آموز عقل کت و ان
 روزی دهند شریف و ضعیف
 ای شیرین آموز طفل شیر
 ای برارنده عیون ژ حجر
 انکین ژ کل صاحب ثور شر
 ژکان نیکو یا قوت احمد
 نعمت او فر احسانت اکثر
 تو رنجهای شکر و کفو
 و مانیت فرما خدیون پیران
 واجبی ممکن نیست مثال
 کمرشاهان په تعظیم خم
 و رزده تو مکرز و شیا
 مشکک جنت تدبیر په قصات
 لیس لنا الامم الاما قضیت
 قضات بر من حکمت محکم
 ملاذی ملجاء کل طریدی
 تاب و توان بخش جسم ناتوان
 الفت بخش بین مرضه و ضعیف
 نور بخش قمر ژ سپر تو خور
 شجر خزین و ثمر ژ شجر
 ژ بطن صدق تو کول لای
 ژ ناف آهوی جین مشک از فر
 من ان یخصها و من ان
 منزل فرقان و تورات و زبور
 ذلیل ژلای قدرت عزیزان
 فانت الاعلی فوق کل عال
 انت الاعز الاجل الاکبر
 و ما یشاءون الاله ان کشاء
 قدر جابرین بطبق رضات
 و کلام الخیر الاما اعطیت
 زهرت تریا قن رحمت مرهم

برنجین ز تحت کمرت مس بنا
هر کس برانو عیس کر هر
جوبای خیر تو حیا لش خان
بسیر بقیه بر صاحب شعر
لا ینفدون الا بطلان
رضا و قضا و قدرت مبر
مطلب هر تونی غیر تو کامن
الا انی الله قصیر الامور

در اعتراف بکناهان گوید

یا کریم العفو عظیم البری
من عبد مسکین فقیر و ذلیل
حق و حید و ملک مالک ثروتون
سرکش و بالک را کم کردن کم
ثقل جرم تو ده خاک در هم
ز جنب دینم کوه درم یم نم
دینم عظیم طاغتم سقیم
ذنوب التی تحدت النقم
ذنوبی باعث سیاهی دل بو
یا کریم العفو عظیم البری
من عبد مسکین فقیر و ذلیل
حق و حید و ملک مالک ثروتون
سرکش و بالک را کم کردن کم
ثقل جرم تو ده خاک در هم
ز جنب دینم کوه درم یم نم
دینم عظیم طاغتم سقیم
ذنوب التی تحدت النقم
ذنوبی باعث سیاهی دل بو

ذنوب التی تحدت النقم
ذنوبی باعث سیاهی دل بو

ذنوب التی یقول البسلاء
ذنوبی مذنب لبش بخر بو
ذنوب التی تجلس التعلیاء
ذنوبی فاتح ابواب نار بو
ذنوب التی تورث الشقاء
ذنوبی کاتب ثواب عاجز بو
ذنوب التی تمنع العناء
ذنوبی عالم ترا و پیشو بو
ذلای عیسیانم کن ز شمار
کرا که کناه پشتم شکست
چنی بی باکان بی باکیم کردن
اوامر تمام نیام بکنار
تابع هوا و نفس لثیم
عاری ز حجت قوم خصم هم
پنجا دام و سرهنوز جاهل هم
ذنوب التی تبدل الاعلاء
ذنوبی مذنب لبش بخر بو
ذنوب التی تجلس التعلیاء
ذنوبی فاتح ابواب نار بو
ذنوب التی تورث الشقاء
ذنوبی کاتب ثواب عاجز بو
ذنوب التی تمنع العناء
ذنوبی عالم ترا و پیشو بو
ذلای عیسیانم کن ز شمار
کرا که کناه پشتم شکست
چنی بی باکان بی باکیم کردن
اوامر تمام نیام بکنار
تابع هوا و نفس لثیم
عاری ز حجت قوم خصم هم
پنجا دام و سرهنوز جاهل هم

بی آخرت تخم نیکی کاشتم
 چون کدای کافر ندیای توین
 نعمت تمام تر ناسپاسی
 فری سبچی فرمانت کردم
 از خواست بیامکردم
 از حلت طاف عتابت بنو
 اگر غفارت و من نیکی میل
 نامرغی تمام از تو نیکی حاکم
 ای پورش پیر عاص و پاش
 نازک کننده آیه لایقاس
 وعده وفا کرد و عهد کذر
 بسا بدکاریم بختی زخمیر
 کل شین نزوی نامرغی عالم
 کشت طاعت خشک و محفل کردم
 اگر عازیم آما لودنوع
 قیام و قعود رکوع و سجود
 پس شریعت هرگز نه شتم
 ذالک هو الخسران المبین
 کردم صرف لودع معاصی
 بکل اعضا عصیان کردم
 امکه و اعرج عقیق و ابکم
 کریمت حجاب عفتت بنو
 فیما شقوقی یا عول یا ویل
 فمن ذ الذی یشفع عندک
 نرید و نهذه خالی و یاس
 یا صادق الوعد و یادم رک
 کنا هم کبرن الله اکبر
 بسا کنا ان چیم تر ویر
 من غفلت زدم بواو عالم
 آب زند که تمام همل کردم
 حضورش منی چون جسم بی روح
 تمام ناقص یا دانا می جو و
 ذکر

ذکر و اورا دم اگر زبر بی
 و ش اقشعار و سقرا ریم نه
 فنا و پنجه دی نزوی شوق نه
 تعفی و زاری و پریشانیم نه
 غازی منوط بسهم و نیان
 ارای طاعتن پس عصیان کانه
 اگر صائمیم کاهی فظا هر
 فطر صورت بیان نه بستم
 حریمیم نه چون بهائمیم
 ادای زکاتم اگر حاصل بی
 استطاعتم اگر بی حج بی
 پاکت و راه هرگز اود غناک
 باید یکیشوم هر دو صد آه
 چون مز شونده هیچ بند نیست
 مزینده عاصی زخیر نصیب
 اماره و سوء نفس نا بهنجار
 چون پریان کویان دل چرخ بی
 و صدین شرعین و مع جاریم نه
 خشخ و خضوع عشق و ذوق نه
 عرف خجالت و پشایم نه
 بصورت غار بعضی عصیان
 ای خاکم بسر کارم تمام
 و باطن لاشک مظهریم مظهر
 زبان رغبت و بهتان بستم
 وقت غنائم دائم غنائم بیم
 و من اذا اودیش باطل بی
 پای مهت اعرج و اورا دم کج بی
 قرار منع منزل هر لاک
 زکی نوش و تر درازی را
 غیر ز تو پناه و پند نیست
 کرفار بدست نفس اشکب
 لودع و لعب پیشه شوم شکار

مولود مسرع و خطای کثیر
 اذا استعها الشرج و عا
 مایل و حوبه کثیر العلل
 پیر و ابلیس مطیع هوس
 یارب تو لطف در بیخ نگر دی
 مکن پیر روی ابلیس لعین
 لکن من ضعیف و قوی باز
 به لطف تو بودیم پناه
 یا غافر الذنب توبه پذیر
 کشتم و نوح جزو ناصه اش
 عالمان طماع و کم سعی کاهل
 در لطف تو بود من مستنون
 و هر گاه فریاد رس توئی
 من بویم مهل نفس من شتون
 شرط بند کی بگناه ورود
 تا ز عقل و ایم طر فی نهستم
 مبادرت کر بگناه کبیر
 وان مستها الخیر ضوعا
 کاهمی و توبه طویل الامل
 عاصی و مست نفس من فرین
 و غیران یک یک سپردی
 ان الله لکرم عد و مبین
 کاه و کوه که پهن و هم تر از د
 جاری بود یا نه تو ای اله
 نه بجز عصیان تو دست گیری
 خدا ناصه حیران ز لاش
 من نه کج موج او ان نه مل
 لاصیخ لی و لا یفلون
 دریا کم کس به یکس توئی
 افعال رستم تو معلوم
 هوای و یم بعقل مسلط کردم
 مگر توبه کردم شکستم
 از بس

از بس که در پی شکستم توبه
 زاده و ره آورد جز حرم نین
 هم لطف تو آوردم پناه
 من پناه آوردم به توبه مجیر
 امام بدر کاهت بنده رو سیاه
 انیت الی مولا کس بیم
 ای که لم آجد سوال الکبریم
 کریمی کریم کریم ای و دو و
 اگر زدم که پس پناه هم کین
 این المفی و وحی فی دیک
 مر عبده الحق رو سیاه و لریش
 مولای مولای پناه آوردم
 حق بنفس و یم کردم ستم
 امید دارم تو میدم کنه
 من عیسی افعال قبیح
 کم من عیوب و جنا یته
 ای که توبه من بین و حوبه
 نترجون کم روی تو من بین
 امام بروی زرد و نامسیا
 من توبه عین تو ز توبه پذیر
 معترف به مفر و کناه
 سلام علی عبد اللید
 انت الکبریم و انا اللیم
 که کریم کردن مستحیر مطرود
 غیر درگاه تو کریم پناه
 شکوت دلی و حقی الیک
 رجوع مکر و غیر مولای ویش
 طاعت من کناه آوردم
 مایه احسرت و محبت و ندم
 من مستحیرم طریم کنه
 تو مولای من توبه من
 کم من قبیح و اسامی

تو بوشی لطف فرستندیم
 اگر کسی امید و کسی دیری
 هست اعرف و لا سوا
 یا فالق البحر فی موسی زینل
 یونس خلاص کر زینل ماهی
 یار کسندۀ یوسف یعقوب
 یسلا یا کس بهر تویی بس
 هازم الانحواب فی خیر البشر
 یا پذیرندۀ توبه ز داود
 من پشیمانم تو بم قبول کر
 اگر رویا هم نه بودم محسب
 اسجودک فامح و بشقائ
 انت المفتح فی الملمات
 اجلنے لک عبدًا ساکرا
 و شمع علی رزقک تاودد
 روی رحمت کردی شت خاک
 مجرم فراوان بویس کردیم
 تو نعم المولا فی بدینده
 وقت تنگنا داروسی و بری
 روی رحمت کردی شت خاک
 یارضوان نمای اگر فی ضل
 یوسف و جاهد بر تحت شاهی
 و اصلاح آورضر ابوب
 مسکی الخضر و زیاد رس
 یا فالق الباب خیر فی حیدر
 یا مرسل التوحید عاده و ثمود
 بدخواهان من خوار و مخدول کر
 از زشتیایم نه ام الکتاب
 ادعواک فاقبل دق دعائی
 وانت المذعوی فی المهماتی
 ولا تجعلی طردا کافرا
 کما انتیت انفسک بالجود
 والعفو عی جین الفاک
 قتب علیه رب الفقیر و ارحم
 ذرایا

خدا یا بذات پاک خدائیست
 یا سمیع العظیم اعظم الاعظم
 و پاک طیفیان و سرسلینت
 و احرام بندان غرا و لایحکن
 و ضعیف طالان زار و مستمند
 و لیک حاج مسجد الحرام
 و ناز جان سود عشاق مجبور
 و هرن جبین مردماندار
 و مجاهدان قدم استوار
 و ذک غیره حمزه نامدار
 و قد فی دل دل و برق الفضا
 و مبتلایان صابر کظیم
 و قرب و رب جبریل امین
 و صاحب منبر مقام محمود
 یتیم صابر سید سرمد
 روی رحمت کردی شت خاک
 و یکانکی و توانا ئیت
 جلالک الاحل الا کرم
 و ملائکه مقربینت
 و قربانیان کفار و کفن
 و قاض نفسان سنک و کم بند
 و مرده و صفا و کرم مقام
 و شب چادران ز آسایش
 و کرد و بچان دشت کارزار
 و دست جدائی جعفر طیار
 و پاره جگر دست جگر خوار
 و نغمه حبیب حیدر کرار
 و چهار کتاب منزل عظیم
 و حبیب تر خیر المرسلین
 و ذی الوجه الجمیل منی المشهور
 ختم الانبیاء یعنی محمد
 و العفو عی جین الفاک

در نعت جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله

یا شای اولو العزم و یا ورهبر
 زمره و لو تو جهان بی شکست
 سیل جلالت جهان کرد نور
 نور به سائر بشر و نذیر
 دوزخ به اصلا بظلم به چون ماه
 نزلای قدر تو شجاع و سخی
 به رفی رحمت آماذ صیت
 دست بسخا از بس مایل به
 کل کلستان خلیل الهی
 بیک اشاره قمر به نیم کر
 باعث ایجاد تمام عالم
 یا عین الحیات ایمان کامل
 یا مهمل ای خیر البشر
 نقد عمر ضایع و من به نصبت
 الهی بحق علی دلی
 بر نور بازوی شیر پیش تو
 را کب و دل دل مرد و حیر کن
 تورات بخیل صفت منسوخ کرد
 طاق کسری کس و در کس او شک
 انش کده فارس خاشاک کرد کس
 بر می عسبان شغیع و نصیر
 هر فردا بشر تا عهد اله
 پور فال جا کرد و عالم مطیع
 و لا تبسطها بری ما اعطیت
 و لا تبسطها بری نازل به
 لونا و لطیف ذیج الهی
 ہی کا فرمان پر حق و بهم کر
 فخر و دمان حضرت آدم
 یا برق خزان ادیان باطل
 امت عاصیت با دور و نظر
 عرب و خیم بکر شفاعت
 و ستر حق و دوزخ جل
 حارث به باک و به اندیشه تو
 شیر و جگرش ز زعفران کن
 تارک

تارک دنیا و مافیها تمام
 و قرب و زهد و خشوع او
 و تقوی و ورع و خضوع او
 و روی حجت کروی شت خاک
 بهترین خلق چون خیر الانام
 و القوی و عین القاطع

در وصف جناب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام گوید

یا شیر یزدان کسند خیر
 یا دست قدرت حضرت داور
 قدر تو زلای هر صاحب نظر
 قمر کینه بهشت بهشت در
 ملک با برت اگر افزون
 غیر حق کت بلا دست بین
 قادر چون شاد خوان تو
 نه طاق فلک ابرق طاس بود
 سجاد بر کب اشجار قلم لجه
 ابراهیم شریک طایفه مردود
 فوج ملایک چینی جبرئیل
 بنص قرآن نفس پیغمبر
 جاری با برت قضا و قدر
 شورش و فرشت زکری برتر
 فتوی دهنده هر چهار دفتر
 خیران بفرمان تو منکر سوزن
 هر کس منکر حق برت بین
 روح الامین طفل و لبان تو
 کاتب ملایک جنتی و ماس بود
 به نور پی و صفت یا علی کم لجه
 وقتی مشرق به بنار نمود
 شمس آمان به یار غلیل

و اسحق حاجتی از دراری روست
 چون نورش به صلیب خلیل قرار داشت
 نه ترس از زارنا اما الهام
 ای ثابت قدم شجاع روی منم
 ای در هم شکن غری و لایق
 برق شمشیرت کفرش کنده کرد
 نه شب بیدار پی کردی ای میر
 غیر و عطای تو طعام نایاب
 زهر او فرزندان پروریت کردن
 هل اتی بری و صفت نازل
 یا فرزنده لوی قافتی
 سخات نه عالم پیدا کرد شیخ
 یوحنا بالذکر نشان تو ب
 آیه اتنا کردن محبتی
 تو و پیغمبرم دو پیشگی
 هرگز زنی بجسته غارم کی
 اگر او تپش تویش زیتونه
 و ات احسیا جم بطیفه
 نه استعانت ملائک از تو
 ما نا و کوفی بودا و السلام
 سرور مردان مرد صبا عزم
 قاطع حیات عمر و عبود
 صدای تکبیرت سلام زنده کرد
 اطعام مسکین و یتیم و آسیر
 صائم بیت شب افطارت ای
 هر کام تقوی زنی فیض بردن
 هر محافلنی غار و محفل
 یا برارنده تاج هل اتی
 ز کوفه بسا ثل محال رکعت
 آیه اتنا برهان تو ب
 ولی الله و رسول علی
 ضرورت دوان معنی یکی
 بنقض حدیث لحاح الحسین
 از او چون موسی است چون خدا
 ای شخص

ای شخص اصل حق نشانسان
 ای قوی بازوی و قضا یحیی
 ای صدیقی نواز میر مقدا
 ای سید اله منصور روی
 ثابت و صابر قاهر بی دشمن
 برکننده حق نه مباحله
 از فضل او و اگر دشمن ترزیر
 شبان و خفاش که بین و نظیر
 یازوج بتول ایر صفدر
 مجرم چم درون ثقل کناه
 یا علی بحق علی عظیم
 فی القامت نیکین تا حشر
 رحلت نبی چون سورشان ب
 روان بین کرده نامساعد
 و بی صلاح جمع بین مسکون
 و فرصت زانان چاشنی نوز کرد
 بیعتشان کرده کرده بیدین
 شجاعان ز ضربت زوت سهران
 حکم قادر قدر یتیم هیچ
 ای عدو کداز چون قهر خدا
 ای قدرت اله رعد صدای برق
 خاضع و خاشع پری ذوالفان
 و صل بنی و بی فاصله
 جای شیرشان کرد و بهان میر
 و عا یتوی الامعی البصیر
 یا ابالحسن ساقی کوثر
 یا علی اشفع له عند الله
 بسم اعظم و اور کریم
 مغضوب خدا و رسولی روی
 حزن و شمشیر سورشان ب
 تا بقیقه بنی ساعده
 الا انهم هم المفسدون
 لیس العرب بنی برور کرد
 و بیکر شرم بخت لعین

شكركم نبي والين والا
 هر كس غير تو مولا بشد كم
 به شري شهادت كرده انقبول
 به غضب فداك و كج كردن بحث
 شربت يادري كار تو سخت به
 ز شو بد بخان اندیشه كروي
 هر كس بعدش مكر و وفا
 خلفاي ناهق زبدان بدتر
 ز مخالفان جیش اسامه
 كوي يا پيغمبر ز سنان گفت
 آخرای عمر به پيغمبر به
 در شش شوره فضا كشت
 وما ينطق عن الهوى بي
 نسبت بزيان با و چون مبو
 قانون اسلام بر و قاعده
 اجماع دست آور زير زبدي
 او و ز تحفه بسا كاراتي به
 و اميرش كردن من كنت مولا
 و اصل به و جمع لا مولا لهم
 محرم ز تحفه و نماز رسول
 لعنم الله الى يوم البعث
 سليمان حيران و ديروز و تحفه
 با م نبي صبر پيشه كروي
 ثم تخيلوا المجرىء الا و في
 هر كز كز و غير ز كار شر
 ز مخالفان و صيت نامه
 ان الرجل يهد و شفت
 ز پيغمبر ان تمام بر تر به
 ز قاب قوسين او ادني كشت
 ان هو الا وحي يوحى به
 ز فعل زشت جگر خون مبو
 شرراي حقيقه نبي ساعده
 حسين علي او و شهيد به
 فساد يك نبي مل هزاران به
 تقطيل

تقطيل و قتي و قضيح سلام
 ز غضب فداك و ترايداي تبول
 بس به جرای ملا عين دون
 ما چيم پيغمبر وصيت نكرو
 آخر بدولت هم باب او
 از منظرش ن و فدا نبي
 منع ارش كردن ز زير اي تبول
 تا بين و مطعون قرآن عظيم
 نار حامي پيش ن او له
 لعن ان بكراي هدامي صد
 يا مالك الملك ببيع الافلاك
 ملايك نامور سجودش كروي
 جمله طلب كردن فرمان شرم
 جمله شش نشاي ز تحفه ميت
 ديروز و پسند سجده انكار كرو
 ز غت و پنده اعمال بدان
 پرتي انحراف انسان كمر ليت
 تغيير است و تبديل احكام
 اراده و تحريف بر قدر رسول
 اسوة الذي كانوا يعملون
 قباله فداك و زير ان سبد
 بين و صاحب ملك ز خون و
 فداك و زير رايح زياره نبي
 ز خوف زخده او نه شرم ز رسول
 مناع الخبيص معتدل انيم
 يوم لا يغني مولا عن مولا
 لعن الا لا يحط به بال احد
 آفريت كز به البشر ز فداك
 الميسر با كرو و هر دو ش كروي
 مطلب روا به تا يوم معلوم
 انما يجعل من يخاف الموت
 دين داران چند زوي و پير كرو
 صالحان لغزاف و زلفه بدان
 بعضيش لغزاف و بعضيش زلفه

بدارم بخت نبی و اهل بیت
 خداوند ناز و ناز و لیل
 چیم عدالت کرامی کریم
 روی رحمت کردی مشت خاک
 لا تترک قلبی بعد هدایت
 گناه کثیر و طاعت قلیل
 بخش بفضیل و بطف عیم
 والعفو عن حین الفاک

حکایت بر صیفا عا بلکه و فتوح شیطان زانی و قائل
 و کافر شدن او را

حکایتی درم معنی و مکتوب
 مرد عابدی بر صیفا نام بی
 صاحب خور و فهم و درک بی
 بسکه بر نیز کار هر روز گناه بی
 تا داغ سجده حق بر زمین نشانی
 بر لب و چون صاحبان درد
 عابد بدعا اثر لای بینیاز
 و ایم الاوقات نه مناجات بی
 شب زنده دار و متوجه بی
 مجل نه کنایات القلوب
 وزید و تقوی شهر عام بی
 هوا و هواکش درویش مسلک بی
 دعوتی تاج درگاه اله بی
 نفس چون نفس روح الامین بی
 هر یک و منزل عابد و مکرر
 بری درویشان صبیح چاره ساز
 چندی و بطوره فکر حاجات بی
 ابلیس و کین مرد عابد بی
 تا

تا که ز قضا یک پری روی
 کند کیشش ز خوش تا بدوش
 طریقی قاضی باغ بهشتی
 آهونکا ای چون جاده کلام
 شریک و شریکان پروه و لشکان
 ز جلیبی زلف دام بلا و شت
 کو یا حلقه شری امتحان بی
 مکر چشم بد پیش کار کر بی
 کسان پری بذر نیاز
 پری علاجش التماس کردن
 عابد بروی نایک نظر کرد
 گروه سیاه لعنت او بی
 شخص خرد و اوقات خیانت مکر
 مکر بد و بی بیکر حساب
 ابلیس و اوقات زاهد اگر کین
 بهشت نقدی بدست آمان
 مستل کعبه عین بر روی
 کردارانش شهادت موش
 آدمی صورت جوی سرشته
 ابرو و هلالی رخ بدر نام
 هیچ صاحب دلی نکردن معنا
 بر تار و تار صد بتلا و شت
 آشوب جهان و فتنه زمان بی
 جنون عارض پری بیکر بی
 بصورت شمع بر روشن نیاز
 امانت بدست عابد سپردن
 بر زر و سواش بدل گذر کرد
 طاق چشمه حیوان او بی
 حذر کر و خزن فسخ الا کبر
 شان الله شدید العقاب
 بیکه کاران و ایم حنین
 زویش ندی و ستم بدمان

نگاه و طلعت چون شمشیرش کرد
 نگاهت بود به شجره طورن
 زلف مشکبش شکستین
 فنون غنرش رهن وین
 سوره و اشعارت روشن
 تنگ تر حلقه انکشتی فم
 چند کوه درج دهانش نهان
 نظیرش بنی شمع تا ماهی
 دلارام حاضر منزل به قریب
 ز خواهرش نفس و زوخته دیو
 غواص مجلس کوم پر بسا
 جز و دات کلا تفریح الزنا
 تا باد بهوس زجا مخزن و
 چمن و عابد فکر تا منی کرد
 چو برک و پوست مردق شناسی
 و آتش ای زاهد شک ریاکار
 نظر اقامت شریب بریش کرد
 بقدرستی سر تا پیش لوزن
 بد اندام چمن فرمان کلن
 در چشم مستش سحر مبین
 آیت و البیل آری کبوشن
 لبانش چون لعل نیکین خاتم
 هر یک و بهای کل و ریادگان
 یکت کاهش بهتر از بادشاهی
 زهارش و حدش هیچ مگر یکب
 خاطر شریف عابد به پیشیو
 طاقش نمد و تم بهی
 ارباک طینت و حق شناسی
 در جنت طاعت برکش بریزو
 ابلیس و دانی و در تیرم کبود
 زینش جا کرد و بعزم و سواس
 محروم تر لذت وصل کلعدار
 آفرین

آخر همان رخ ابریش
 عابد با دجی ولای صتم
 تا بنفش پری آوردش بکت
 ابلیس و اسب نازک بدن
 کیموان از قم زلفش چینی
 عجب بوی دار و شوخ کلبدن
 کرکس شلاست یا عین جاجوش
 شمیم زلفش یا مشک ختن
 بداض کردن قبه صدریم
 نافش چون حلقه مشک تان
 تپا دل زلفش و ویردن
 چشمه حیاتش ز طلمت نهان
 ما بر قافه الفی الا صبا ع
 شرمی پیر این وقتی میروش
 زاهد دست مبر پری فاشش
 زنهار کو آهی مگر هیچ باب
 بنفش کمره و احوالش پیش
 مسترد و به و خوشش و دریم
 دست بهوس ت و دیده خدایت
 شربین تان عالم باج سنی
 سیاهی کو بخت بروی ماچین
 مرز استبرق پوشانیدین
 عنبر سارست یا موی کبوش
 عطر گلرخی یا بوی مبرین
 دوح سحجان حنجره نعیم
 سلا ف شک شقای زاهدان
 و ملک بدن احاطه کردن
 در خضر صبا کبر دش عیان
 خلعت شکافید الفی صبا ع
 مرده صد ساله و رانیش
 بهت طلب کمر زرخدانش
 عمر جاویدن دریای و ریاب

زاده شود و سراسر ابله باشد تا ای
 دات ای پر یوشم قرآن تو
 مقنون جمال پشال تو
 بهارم کردن چشم بهارست
 فداست بام پری پری شتر آما
 تو زده دیوهای زده پری
 شقای تو دعاست ز لایق تو
 صنم و استای شج سجاد و نین
 تسبیح کداری و انابه و توبه
 آخر کلییم تو خوارم مکه
 و در چگون کاشکی مردم
 نام نضو عالم پاکتیا
 عابد و استای شوق فتنه دل آزار
 دل ز فز بر دی چه جا بهانست
 در بوصل ویت و لثام کک
 یکشوم آهنی تر سوز درون
 بآلوه یا سیروم الحساب به
 تیر حورده طمان ابروان تو
 حالت عالم برد فدا حال تو
 مجنونم کردن کونای کثارت
 و یانه خراب به خبر آما
 تو تر آرام هر دین شروین پری
 شقای فتنه بوت لعل آلیار
 خیالات بد لایق تو نین
 جیف تبدیل کی و حد به
 بی شفا آما تر آرام مکه
 بصیرت تو رو نمکر دم
 لیکن کت نیتا مقبیا
 برهم زن رسم و آیین و نیندار
 و پندار و نینداز افسانه
 شبنم صفت آزار و مکنی
 هرگز نین شادی تر کردون
 جفا

خیل ابرام کرد پری و ررام به
 خزان زیل چون کرکته بره ایمان بود
 اردو یک شهوت نه احتراز بود
 پری دات عابد دعا کر پریم
 عابد دعا کرد شتر نه بخشا
 چونکه دعای او چچا سینه
 در یغی پری شفا به معطل
 یکچندی پری متوقف بی
 تا که ظاهر به حمل پر یوش
 بدریای فکر ت چند غوطه ور
 ابله پری ظاهر به و شکل پری
 وانش آقلمای مرد خدا
 زاده وارشا و میرید شرت
 ابله پری و لای کسان پری
 تا کس آمانت که نک و شتن
 کام لیش حاصل کرد زاده آرام
 شبانه حور بجای بر نخورد
 تعجب نین ایمان کداز بود
 کامیاب رو کم بکان ویم
 کناه حجاب به اثر نه بخشا
 هر چند زاری کرد و استجاب نین
 چاره کرما یوس در کاهلم نزل
 لغو معنی شتر معکف بی
 عابد مخوف به و خاطر مشوش
 آخر چاره به بجای نبرد
 حکیم لباس صاحب تدبیری
 سر بریده نذر و صدا
 بهر نین پری چه شکت
 دات ای مردمان خود پری
 که چوبان کرکش کجاشتن

در بطعنان بنو درشت
 کسان بری بصد نالد آه
 پاوشه شریف بصد برده
 پادشاه فرماندارش کیشان
 ابلیس و ملائکه و ترانه
 و می کشت بلا فز مبتلاست که دم
 که سجده بکنی بر روی اعتقاد
 عابد و ات ابلیس معذورم بدر
 و آتش کافین سجده اشاره
 ابلیس و ات تو بزرگم یقین
 آخر چاره تیر باران کردن
 بکوی کاوان لغزش سپردن

ز مکر ابلیس هیچ این صبه
 دشمن این شو دشمن صبه

که اندام

کشف غلام رضا و صبح علی بن ابیطاهر

در صند و لیل و صند و لیل
 شیر کردگار پنهانی جلیل
 قانی کل عالم اول تا آخر
 امیر خالق در خزیمه کند
 شاه زورق نشین بر روی بیل
 جانین جانی شاه لولاک سیر
 و اما تعریف شاه هاشمی
 در وصف ان تقیران علم
 بدست باطن دو انگشتشند
 لاشش مند و جاسرش و دو آن
 ز خواورزمین سلسله صلحا
 به ادای نماز روی بکوه مقلو
 حقیقت کرد و عشق چه کوه لور و
 فدای نامت بام سر و سائل بخش
 از دوات آورد کرد و تنک شیر
 دلالت نه حجر خرافات غیب
 یا مولا و سیکر و صند و لیل
 تولد نعدن بیت الرخیل
 نه برک خلعت لافنا فاخر
 یا ستر لا غیب سر جعفر کند
 شد تعلیم اخبر جبریل
 و فرق و یک جسم روی خم قید
 لیک لحنی جماع حسیم
 کشته دیوان جوری پر علم
 مریه بن قیس سر و بن منند
 خورش و خورش بر روی تخت و آن
 ابن دالت کرد و طعمه شغال
 آوردید و پس سر شد لغز و
 قنبرت بخشا و قطار رده
 کرمت همچون بخشای دل بخش
 بند بر برت بند کرد و پندیر
 پی تو ایاد کرد پادشاه لایب

تکلیف تو حید بکافر فرما
 یکسر بنده پا و کنکار و در
 صد فرنگ لوا اول ز سنگش
 نزول شده سر هل اتی لطیف
 مردان ضعیف شری دنیا فانی
 کبوتر آورد دلائی تو نیازی
 ایمنش کبوتر ظالم او با زنی
 یا آقا قیامت پیشون عالم
 فیصله دیم ناسیم بیم و غلات
 رسن فرغ غلام ز بخت خاتم
 صیقل دای و زنگ آلوده زکم
 چند بدخصلتی نرات نام نام
 روی تنگ ز غید بدتر نمبو
 بختی رسول ختم المسلمین
 بعثت او کسی کرد به او آن
 بجایت تو حسین شاه شهید آن
 شست بند غفرت بلیف فرما
 قلاش مختسار زیر و زیر کمر
 همان هر مبدن آثار رشکش
 هاهو فقران بی لوا و ضعیف
 دناشان توفی شاه مردانی
 کشت با هوای ویت دای و علم باز
 یا آقا قیامت و قوم نیازی
 یقیم هر ساقی و چنگت ظالم
 ویشا و بیم و شوق فیض معات
 تو هر او خراجا من او غلام
 جوهر دای و تیغ روانی انکم
 یا قرمزی پوش دنا صده نام
 ز احم روی پیشتر خطر نمبو
 کزیده امت جهان آفرین
 چه نمازگاه و اخیر شکاروان
 تن و بد سر مبد جفاک میدان

بجاست

بجاست تو حسین شاه شهید
تن و بدسند زه خاک میدن

عالمی مکان های عالمی مکان های
والی ولایت شاه و شاهان حتی
واقف حضور پروردگار هر
یا علی عمرانی صنم میزان های
حتی یا محمد را که معراج های
هی مکان بینا عرش برین های
هی آگاه نه راز خدا و رسول های
هی شیرین دانا شجاعت تاب های
هی نمره اموست عباد دین های
هی کشت کمران حق شناس کمری
هی متاع کلید قفل جیم حتی
قاسم الزاق قفلات کشت های
باشه زره زنگ سازه ساکن بوم
غلام زره زنجیر تو بکر خلاص
یاد غلام

یاد غلام داتن امیده دارن
یاد نام هر شای دل دل سوارن

نار و کران کران و کران کران
کافران کشتن تیغ بران کران
توبند بر بند و بند کران
نار پی ابراهیم و مخرار کران
در دوزخ خیر و انکشت و انکران
کان سخاوت سائل مکان کران
دل دل بخوان جهان شهید کران
چند زره دیوان دست بست و دیوان
طلسم بست دیوان دیوان اطلال کران
بوسه سوار دانا وقت شکت من
بوسه سوار دانا روی سلمان من
غلام بد زنجیر تو بکر خلاص
یاد غلام داتن امیده دارن
یاد نام هر شای دل دل سوارن

| | |
|----------------------------|--------------------------------|
| غارغان هی غارغان هی | قام صغیان غارغان هی |
| اجاء اموات الکل شئی | قادر قدرت ارض سماء حتی |
| یک خیمه ره نوز کردنت به پا | نه ستون زر مدرو به پا |
| هر سه ستونش تمام نقره صاف | به فرمالش ره قاف تا و فاق |
| شست الف و شست قاف چنی | شست شست اضغش قوتون فروش |
| عشرین و تسعین میخ جراب | ره خامش تا و عوام لیش این ظاهر |
| خیمه سیم و زر به تاف بند | پری مؤسان او خیمه مند |
| مجلس نینیم به خیمه اعلا | و و رو که محشر بخیر و به پا |
| صفر هم لعل حج کو هر فروش | خرقه نبوت علی مدوش |

| | |
|-------------------------------|-----------------------------|
| یا پناهی کاران یا پناهی کاران | یا پناهی عظیم کار ساز کاران |
| یا رازق رزق جملہ کیان داران | یا بخشنده ثنوی سپاه سواران |
| یا ارحم الراحمین رحمن الرحیم | یا صاحب بصیر صراط المستقیم |
| یا ارحم الراحمین رازق کم کرده | یا و اقدس السر سہار پرده |
| یا صانع الارض و ہفت سماوات | یا نگارنده کل سر بساط |
| یا مالک ملکات جان سر بسر | یا سازگندی ہوت چنی بقر |

یا رب

یارب حاجت کلی سرور امت باز نیاز کلی پیغمبر امت
 یارب حاجت مصطفای نازدار شفاعتی امت صغیر و کبار
 یارب حاجت دوازده امام حرف مواعظ بیا و در کام
 کشتا و کی فانی کلید بستم لایقیدی از نور و طعم بخشتم
 بجا حاجت او شاه قتل کفار کرد شیر نیز بجای ستر قطار کرد
 بجا حاجت او کس و کشت بخت بجا حاجت او شاه سردایه امت

من کلام درجهم میرزا شفیع

بسم الله الرحمن الرحیم

اول بسم الله الرحمن الرحیم سميع بصير غفره کریم
 یافزاده حق آیت مستقیم بیدار بلند مال پادشاه عظیم
 یارزق دهنده طرود و مار خالق مخلوق هم لیل نهار
 دانای بلند مال حق ربانی لامکان آواسر نهانی
 سر و الحقیات آکار کل حال فرزند رسد آتانه الجلال
 کسی چون توئی و صفت کما تالم فرموده حق چه آیت کلام
 چه چه لایم آرد و شمع عیاد درجهم میرزا شفیع و نظم کرد ایراد
 اول آخر کردنش رحم به دنیا و عقاب به زیاده و کم
 یا بشیر یا و اله و سر زین روح شاد بود و هزار آفرین
 پر از کیفیه شیرین کفایت رسول مختار دایم بود یارت
 دست و دست گفتی شرح شکوای چه بده زاولش بیایه بار
 چه عقل ناقص نیده شمسار محمد سلیم طار کتب دار

یا جود حاله جان عالم گیر هر کس بر زبان را که خیر و شر
 درجهم میرزا فریادش کردن نه دنیا هیچ عاقبت مرگ
 اول شرح اصول دین کریم بیانی تا که محقق نماند بر شیعیان
 اول توحید یعنی خداوند شرکشان نین به چون چسند
 بیانی به بصیر شد آنگوش خالق لامکان بخشنا بنده خوش
 دوم عدل یعنی عدالت رضایا و جور ظلم و ظلمات
 چه روز و دیوان صوری محشر درین و عدالت کلمه بیانی
 سوم نبوت یعنی محمد خاتم جهان است سید سرمد
 چه پیغمبران جمله انبیاء خاتم محمد چنین اولیاء
 بعد از محمد مصطفی نازار عالم پیغمبر در دنیا و عدار
 محمد خاتم پیغمبران شفا خواست چه تهریزان
 دیش چنین نزد فاطمه زهرا شفا بخشان حق که قبول
 حسن چنین و آبراهه حق چنین شادمان آرد و بدکار حق
 چه اسم است یعنی شادمان شیر کرد کار امیر تهریزان
 یا آثار قیام شیعیان کریم که خوشنیم چه روز و محشر

هر کس محبت علی ندل بود هیچ دقتی چون خوف غافل
 چه خوف بیداریم دلش در روز حساب وقت کی کش
 یا علی یا علی بر سر در فریار چه روز محشر چه اوردید
 نام شیعیان غرق خصایا شدند در کافران گناه
 چه اصل این چهارم امام است رتقی علی چه روز قیامت
 رهنما و رهبری شیعیان خلیفه بر حق مولا مؤمنان
 یا زنده فرزندان شما رهبر شفیع است عاصی چه محشر
 خلیفه چه پدیدار شد کوفین یا علی بر حق حسن حسین
 چهارم امام اهل بیتین سید سجاده زین العابدین
 چه باقر جبرئیل عالم امام نهم خلیفه زارید
 ششم جعفر ارغوانی است راجع دهند مذہب است
 امام هفتم موسی جعفر هر کس نازد قطع کافرا
 هشتمین رضا شاخسان غیب خاص و همراست
 امام نهم قمر زدن تقی خلیفه دهم علی تقی

یا زنده هم حسن نقشب شکر شیخ ابرق مؤمنان بکیر
 دوازدهم جعفر حضرت امام غایب تار و ترحمت
 نایباً حکم خدا و پیغمبر دیش سوار تار و محشر
 شکر حق بیک کرد در دست از ارشاد ملک است
 چهاردهم شریع پیغمبر با بر و خاطر روز مرگ را
 شرح تقدیرش در روز داد و دیار در روز نماز
 اگر برید است از اوقات یقین بر آن قیامت است
 وقت که حجتش در محله سوال بیک هم عذاب گور
 قال عدالت هر چه حق حقاً به خلاف و عدل حق مطلقاً
 صفات شریفه امام حساب کتاب نه تا شغال
 گرد آورده صفات در دست در دست یک غریب
 بر اجماع اظهار هر چه ابتدا چه وقت زدن تار و ترحمت
 چه زنده در دست تاحلیه چه قطره منی تا رحم مادر
 نه امان روز و تار و وقت در کور چه طوری یاد آید و امر معبود

تا چه عرض کنی آسایش دینش از بهشت به آسایش
 از نزلان هر چهار کردی چنان مبادت چطور بردی
 پاره کشتی بید چه قطره منی کفنی در دولا از نیایدی
 ایله یاروری قد و پایه پرورش شیرین داری
 بالطف حق حق ربانی تویش کیا سستی به استی
 تویش خلق کردن بر عفت به فرض منت و ذکر و استی
 ریاضت نراش دایم بکیشی چه خوف معبود غافل نه نشی
 راز به روش رب متقی تن دی و فرما رحمن الرحیم
 و قول قرآن امرش بزمان فریفته نیت نرا شیطانی
 حرفی و احیم پیست نرا یقینی شیطان و آدم عدا امینی
 خداوند در راه پیمای کرد معین کلاه به دفع کیلی نعیم
 بدیندگان کرد غافل غمار تا در حجاب وعده آخر کار
 را که جهنم پر خوف اندیش هر کس قبول دارد و میل دیش
 را که بهشت هم را که رایش هر کس میلش بر خلیه سایش
 را بهشت بگر را که رحمان در بوج به سپاس شیطان

نه گره نور رب فنی و فخر لاطراف جبره ظلم در نور
 غازی غایت هم حرام خوار تا به دردم از آزار
 حرس هولناک نام دنیائی رفیت سیاه فتن بر آزار
 غنان سخت بگر نفس ماست دل بسند و عیش جبریه غایت
 خوش خوان مطرب بعد از روز قبیل اقام قرم شیطان
 حرف غمار لا مشوره و کوش آویت به بی مکن خردش
 نگر می برد امر ذکر و عبادت در درگاه و سرت حمار غارت
 به دنیا بگر نگر و حالت بازه یکد سار زکات است
 چه خطره چه خمس چه روزه نما بیشتر و افزون بگر آغاز
 صبح عمریت با دره و یار جدت بر نرا که به جهنم
 او کس نامیش و انجام آرد خدا و خلش و شت بهشت کرد
 شداد مشهور او به گراهی مکرش و عوار بر خدای
 سوار بی لوا پر صفاد گشت بجهنم بود چه طرن بهشت
 پاره است آورد او چه کول قرآن به دلم رب العالمین
 دست و ملک الموت پادشاه داد پارس چه بر کای آرد در

قبض رجش کرید ناکه تا طایفانش بسیار در خاک
فرستندایش در هم ملکند یک نفس کشا گشتن بگردن
سیلا اجل غایب موارود کس هم مرگ ویش خبر ندارد
شود مایه شوق زندگیت و بعضی چنگ منید و چایقیت
نداری طاقت تاب توان بجای فریاد ترا گشتن
ترا گشتن برای گریزن برای رشوت نه جاستین
نه دل نری به مال و مال به زن و فرزندم ارماتیل
نبرد و قوم نه دوست نه یار هم ملک و به مال جمع کرده
تعداد دیدار دیدیش دلدی گمان فریزی میو بسیار
کری حشرت کری چاک به مال هم زن دل نمداری
به نقد حق ملک مال تو بعد به ریخت نصیب واکو
و در حشرت مکرر نظر رشت مومین دریا نشو هر
مال و ملک تو دریا و دلا فرزندت گفتد مانی مال
فرش فرزندت گشت کریا هم ارک عادت چمن به خواو
مومین رشت کی حنی برد جرم میکشید خدایان سرد

دشمنان تو هر شادیشان زلزله زیت زاید شین
دیدم ترجمه شکت حشرت دلا اجل نماید اودقت دریا
دوباره مردیت نمایند رشت در شین بسیارند
اود وقت سر کی چرک اود وقت اودات سر کرد
ملک الموت جانم از سر رشت میکشید و چو گمان شیرینیت
چمن حریف با گمان آفتوق میکشید گمان چون سقده روق
شیراز شمشیر چمن رشت رگان چمن آواز نه کشا کش
چهار صد چهل چهار پارچ سنجون سنجون نغز حمله گشت رگان
نموده با الله چه اولند لیه چه حول مرگه چه اول گمان کشید
به خنجر به جواریه داملا رود و شین زای
جیکه لا رگ رقت کس تا به یک لاشیون قدم افریت
به یک لایه کس سوره استم به یک لایه زلزله زلزله رشت
به یک لایه رود و بانو بانو به الماس نیز مکن نقد گیسو
شود نو فغان نمودند از پرست خلق فکر تو نه فکر ویت
آفرید تو مگر یون دراز تو در دودیت موی گرفتار

نمود بکار بیگانه هم خویش تا بعضی که فکر حقیر روح
و طلب خنک برگان تا در قریب قریح ران گران شود
تا بعضی بر روح با طش ایچک اول زده زده است
کون تسلیم متوفی حیات دفره ارا گشت موفی و بیست
کرام الکاتبه فرد گشت نه نیست کی فرد فرد نامه زیاده
ادسا به دیگر روح رسیدن ما در نه بر جسم طبعی است
دراثر شرفین زلزله زاری مؤ غلظت در دگر و کافور
روخت مصیبت پر شده دنیا سرین دهم و بالک کنیا
کینه کربل پیچان و تو اویش در آرا اگر نصیب
در جهان نه شو هم شاکر توست مرادون در برم تا توست
سعادتمندیت چه را که خوی غیاثت و در و یک نخته چو
بر در در چهار دستان و اله اله پیری قبرستان
مران نماز نیست و نیست بلکه بود او در فرایدیت
نفس از آن ضعیف جسد بسیار از تنگ تارک کلمه
یک و صیحا که تنگ تیر مار الحکم الله واحد القهار

روح و نام گور نکرد درین چکار نقش عقل و تو چیران
لا سخت روح چون میوکل سرچشم حکم معبر و تنگ کل
شوند دماغ روح میوکل عطش میوکل خنجر و دفاکت
چسته خراد و اوقات بد پیشانی مدد و سنگ سجد
اوس از آواقی مردن تا آیه جهای بیویش برین
جانشک تا یکسیر خنجر لبس نادر و یسوع کفر
در روح و نام زنده نه بود ایس جی دا عالم خطره بر
مراتن پیمان روز مردن بین بیدارن بیکر و کفر
یا اله رحیم ویت رحمانی غفور شکوه هم سبحانی
به ناماد منزل بیادم در آ جی سوال قریب العباد
جو دم و فرمان از آیت نیک و تنگ هم چینی حضرت
نیکر از هر دو مخزن و آوا بکل غریب و جبهه خراد
بالا و نیمه برج ضار گردن سر و نیمه کند هم چون طاهر
زند و چون زندن سینه سینه گران چون درگاه خنجر کردن
ستم آلود سخت سیاه رنگ چون قلاب خون چون ملک نیر

لغو بیکان صد استهنگ ملزوم کورستان فرج
 مکران شکر ای سرگشته شیت زنده کنی و ابروت ویت
 دست کنی رحمت کین انبیا و امامت تا شش چین
 مذحبت ملت کام بر لب پیش قبله تو کائنات قرارش چین
 قول که کردی صومعه صلات و هم که دلید خمس زینت
 ارباب کایت هم تار یک صلا زینت کور صومعه چون زینت
 حضرت غایب خودم دیدار بیزاره چه گفتار رنگ رخسار
 چه که چه دو دنیا سجد نکردن طاعت حق و جان آفرین
 خجل مانده چه رانده اول زبانت ارای جواب مولا
 نیکر اول یا منید نه پیش بر شنگ اگر موار و پیش
 گره گران زوانه اگر سوار و نروزش ندوردا
 هر که عمود ناز اگرین کی دسین و یک و یائین
 مواج آن آری شیر خورند بندگی خدا قبول نکرد
 مرآت ناز و در مردن هن نیکو و شک جودم حاضرین
 معلوم بد بخت پر سر او ستم هیچ صفع خدا آورد و دم

چه دنیا تو به طاعت کیا ستم باور نکردی قیامت ستم
 یار و زار آخر خلاف نرازی با قول قرآن دروغ موان
 شیطان شرست کرده بولجام عزیز اربیت چه گفتی انبیا و امام
 کذاب شقی کافر مطلق رعبه در کار خالق مطلق
 عمود آتش بدون دسین سب و کفیه تمام بیکریش
 کربانی و عمو و جسم و سید دون بوز و حق نکند سید
 فراد کرد ناله الامان نعرش میسوزد هفت آسمان
 اجمار گرفتار سخت مدی شردن بوز و حق نخله غضا
 بوسه گور نهار خفیش فضا پر اسویش در است مودت
 برش در آن چه نوار لحد معارون و دست اهلان
 جای هن سچین به نفس بکار پر اگر برود و حقوب مار
 نه او جاده حشر بگیرد وطن نوار خطاک چه در زمین
 به برگ پوشک بخیر و بخیر به یار و یار نه نزار و شو
 چه غیش محقر هم چه کار مار و اولیا نذبا خدا یار نه نزار
 چه سزای ماران تن خاره و دانه اچا چون ماران

زهر هلاهل چند کار ماران خدا در دهنش گنه کاران
 در گشتن نین گیان بر چو در بر بره چنانکه آرد و محشر
 دایم آریکن دریت چو زغال میورد و قوس عقی و کشت
 به دیت نوجا که حجت بنیشت شرح حیات زده بکیش
 از شکست که درایت نرنگ یقین مآد از شکستن اعدا علیه
 قصه و عادت عرف چون بهشت بر صفای باغ کلیه محشر کشت
 هم گرد در شکایان رنگین لباس موکلان خاص را حق بخت
 نام کلام فاضل بر زمین گلاب هام کفایت حاصل اهل ایمان
 در خوش در خوش و بدید چراغان میوه گوناگون الدن باغان
 دایم نرد آب صافه الهورد حوای خوش نسیم در کوچه سرد
 گاه کاهی دایم طعام خوب گاه دهنی مایل رنگ جود
 گاه سایه طبع گاه بر سر شمع گاه فکر ذکر تسبیح اورد
 بر سر همان هر تا عرصات میرو و خوشی کس و کشت
 میرو و در خالق البر آرد در دیوان صفای اثر
 تا بقرن ایم به امر سبحان به چو پدید ارض و آسمان

آرد که کل من علیها فان نه ملک از زمین نه نهان
 میرو و هم از دنیا رفتی با بر سبحان قهر طوفانی
 تمام کل شیئی میرو و نگویند دایر و البدر دایر چون
 ناپیدان نه زرار ابرائی یکسان حبیبی چه نه قاضی
 سیلاب اهل ابر مرکب موت طوفانی میو احیا کلمه موت
 چه ساجد ارض به یک طغیان سر بر آب میو موج به پیمانان
 میو تمام حواد سر کون دشت بر و بگرگ سر آستان
 نورد و آب موج بخت حیل گزیند ترغم ز کوه قما
 جود بر گشتن زمین بود ایل بوی فتنه مکر و نایل
 ضعیف تمام حواد دشت ارض آب ارض درش آب عرش ارض
 دایر چون بنیان لم نیل بمیو قطره آب رد و بدل
 بفرمان حق جبار جلیل حکم حق میو هم در خراشیل
 گیان جبرائیل جبرائیل بکیش جبرائیل گیان سر ایل
 بفرمان امر بشارت عظم گیان بکیش فی القبر و هم
 تقریر ابواب بر شا داد قمرای دقایق خالق البر

گمان در پیش بستم در طر نامیکند طول هفتاد و پنج
 چه بددت حتی ذوالجلال میکند گمانش ساد و کمال
 زریه فرایش عیش و عشر طرز تمام ارض و کوه و فرش
 خندان امان می شود و خوشی میکند گمانش بعد از هفتاد و پنج
 نه تو کسی عزیز دیر غیر جزایات در پیش دانا کریم
 روح که منی چه مودد کسی نه من نه آدم نه حیوان نه کسی
 غیر جزایات پیش پادشاهان نمائند کسی چه دارد دنیا
 هر دیش عاقبتی بای زوال مودد ایام آباء بعد هر کار
 هر وقت ابرویش بگرد قرار روز قیامت نمود آشکار
 روح پیر ایل چینی میکشیل روح غریب ایل چینی جبرائیل
 مکر زنده چای دو باره مودد فرمان و یک باره
 پیر ایل دم بسیکو و ضرب نام سربل مشرق و مغرب
 چه دم اهل سر کرامات طرز تمام ارض و سما و آسمان
 سواد شریا تمام تحت و فوق ارض و سربل نرماه و فوق
 روح سربل ملک هفت اقلیم مشرق مغرب طرز و جبریم

زلزله مودد در آماهی مودد تکان عرش الهی
 بار فرمان رب العالمین مودد و انجم اختر و زمین
 صف آسمان صاف مودد حق ملک و اول و لاجل حدق
 در آجودان رب العزت شمس که رب ملاء شفق
 جلال طلال شرق و غرب حق زین مودد برینه و برین
 جیل جیلان چه قاف تا و تا صفا مودد چینی آینه صفا
 جوش مودد و هم و نیز رود و نام و هیبت و هم اسرار ایل
 چون کرمی مودد در مودد ارض و مینه قالیب مودد مودد
 چه دم دوم صد انفع صور خاک آدمی طرز و چه کور
 خاک استخوان اول تا آخر غرب شرق بر نه بگرد بایر
 هم مودد که نرسد سربل خاک آب نه گل اعیان الا سربل
 حکم مودد ارض و بار داد نقش آدمی گشته در و بر
 زلزله مودد زمین سراسر مودد و در و اول تا آخر
 بر چه زار و ترک بین جیبا اول تا آخر گذشته دنیا
 مودد چون میت او آرزو در و اصلا سرد خاک بعد مودد

جرم سیم خیزدن هر دو تا قبل بود تا میان خود بر آید
 نام دیگر خیزدن و خاک و حول ایرودنه ناله سینه
 دنیا بر میوه و تا فلک که آدم بر می فرشته ملک
 اقصای خود غار لوله زاری خورشید تیرش هر یک که
 صد آریل هم چون کوزه گیس سر زمین بر آگش نیا گیس
 حوت مشهور و آسمان چو روز خورشید کن چون روز
 بزرگ که خاک گشت کفن روز میون دهد اجم دیان سر
 آفتاب میون برج حمل حمل هم میون و سلمای اول
 بوق کرار سخت اورده شود شعله خورشید حمل گزمه زمین دور
 روز نون چو در میون ملک حکم خدا پنجاه هزار سال
 ذکر چه قرآن بر آید بیان جمیع تمام کل اجمعیان
 امراد قرآن دانای کرد که فرشت بر اقیل اولیا و ابرار
 در خداش لیل و نهار بیان ده حله حبیب الفقا
 جایش دلدل چون شمس چو برق لامع نزد نکاد
 صف صفتین صفایال مرصفی و حول پنج هزار سال

طاعت دلت جدا کرد حاشی پنجاه و بیست و دو کرد
 گرد کرد آن بزار و دلت زلف اعتقاد و حنی دلت
 هر یک اورداد و در ریخ هر یک و راگی زلف آفرانی
 آدم تا عالم تمام نیست گشت صف کشیدن و خوب
 عهد کید و پشیمان سلطانی بود سلطان کیو گیان
 صاحب شجاعان سام نریا کیناد کی اهل کریمان
 سیم بکر آل نصد منوه و بالو با هو تهمنده
 قهرمان بود قهر و قضا قلیو ناله نیر طبل مسینه
 سلیمان بود بیست و یک گشت یک گروم و کنار
 اسکندر بود بیست و یک گشت بود سلطان سالار الوه
 دیو سفید بود در و نماده سلم طر بود بیست و یک عاده
 شجاعان دور و دور کار گشت یک گروم و کنار
 ملت ملتان خارجی رستا نکار صفای شیطانی پرستان
 بنکی بنکشان مغرور و نریک گروم و کار بر ارمنی فرات
 گاو گرسه خمار پرستان کیند نریک طایفه دستان
 کافر کافران رهند پیو نیری نیری قبیل و جهود

بادیه نشینان و دولت تباران
 صف صفت بیکان عالمی در
 هر یک به لای مکر و فراد
 زمین آید مکر و کینه
 زمین بود من تهی و برق آتش
 و نیساج سویر پنداشته
 الحکم به جودار سگینه
 کس این صلا کسی در بند
 مادر مکر برود دست خیزد
 هر کس بر دیش مکر و زار
 قرع قوج گوشت پا آید میزاد
 خدا یا جوهر زلف آینه
 قویاً الله بر طور و طرز
 هر کسی دامن بغیر آتش
 دخیل آن طالعین پیش
 دست آید بدن دگر کار

به خونی چه قهری ربانی تا مری قفل را که شیطانی
 بر دوش تا قرآن خلق آزار غیب دروغ بهمان کاریا
 به رود زاری مسلمانان نمک حرامی خانه دانه
 به رود و اعطای خلاق را حق چه خوب بالست لا
 ایل و نیست هم طوله یان بزار بر زنگار غار
 قرآن تزلزل خلافت زانرا قل مغیر دروغش وانا
 چه صنع قدرت خدا ترسین رود بخل و کین بهمانش کین
 زنده از گاهی به عاقبت او ایلا در روپی جا مان
 هر کس سر او را حال دیش یا دشت بنده ریاضت کش
 خلافتی تمام فرج فرج نیست هر کی بخشی یکیش و دست
 حق دارن یقه خون خشم کین کردن در و خیل مکر و کین
 مکینا پری در گای داد فراید مکران پیچیده دار
 خدایا ابرو حکمت بهمانه سزوی عدالت حق بستان
 مردم برود و جور ظلم ظلال بستانه بریم برای عدالت
 قهر جبار ما در و خروش را درنا قرآن میا در و کوش
 قهر جبار و توبتاً لایه زندها صد زندها استغفر الله

دختر رسول فاطمه زهرا خاتون زنان چه هر دو را
 میود زار رفغان فراید برکت سید موسی و داد و سید
 دوزان شهید سید کریم برکت خون آلود حسن حسین
 برکت شهید تمام ما در فراید زار افغان مکر
 عمامه خوین مکران و مین گزیده لبرج و آب قین
 پای مقدس مکر در دست طیکو و لکان چینی در دست
 واستغفر الله بدر گای الله مکینا نوره منا لود آه
 اول تو قصاص قصم بستان من کیشام جفا جور زان
 داغ دل من برکت پیش حق من جیتی عالم بهترین
 بستانه قصاص فرزند من حسن حسین دلبدان من
 تا قصاص دیم بسیار دست تا مکر عرش کردم و قصص
 میود زنده تمام ارض و عرش میود خروش تراش و عرش
 طغیان میود موج قهر الحق طرد لب چه نه تا ما می
 خطایه میود حق مطلق که یا محمد رسول پر حق
 و اچه فاطمه تک اندیشه مکر عین و حق تکلف و شبه
 چه لایم زار می غریبا چه ارور در و عدل حق دیوانا

بار خدا حراجه دوسرا تا میرد لای فاطمه زهرا
 و او را نیز نذیر چه زارین بی چه رسا خیز با قراین
 ایزد شاه العباس شفا آتیا در بیان اعمال گشت ملای
 می رود و خسته مردم در دنیا چه وقت فریاد شکوه کرد تا
 ببیند تو علی اولاد به گناه و است کریم فریاد
 است عاصیان خرق عصیان به آب و فریاد دمی که گریه آ
 تابی مخلوق گشت که باری تنگ آمد و امید دارند
 تمام بارسول یاقی موانان امید و امید کلی موانان
 در شفا خود است زبون قطع امید شایم به اصفاف در
 هرینه خاتون سرار عیانت بچشم کریم است شفاعت
 بینه زار رسید ادشانش چه تک و درخ فریاد شانش
 فاطمه زهرا پر شفاعت بدیده گریان رودکی است
 فریاد و عیال آتیا و حین تاجی است نه شر شانش
 زان و زاری و خوف و آ فریاد شانش که با فاطمه
 چون خیرالایه مشو خروش داد فریادان که فریاد شانش
 از آن و فریاد جبار جلیل مادر و فریاد مردم میگای

کف میزنش در تن و بازو شرق و مغرب گرد آرزو
 و فریادان گشت اعمال سر آ چه گویند چه بود و بشر
 چون قطری مطهر مطهر مراد گرام الحاکم صاحبش دارد
 تا شایک بکن بطنع داور حد و زار زبان چه از ده هزار
 هر گری بیت چو فریاد سرای حد و زار باز کردن تم
 دقت چه فریاد شانش در آن تو تمام حجاب بعد و زار است
 صاحب کتاب خلقش نه مشت حردی دارد و خیز از انگشت
 میگوید از شمت ستمگر تا نامه اعمال باور در بر
 ملایک میوز سما فوج نوح چون ابرسیاه بکیر در و اوج
 موارد نامه چه چون باری بعضی روغید بعضی چون قطره
 چون دشت طوفان طرف زهریه میو شویط و نیه ابر و قیر
 موارد نامه چه اندازد پیش دران در دست عاصیان دین
 بسیار نامه و لعل و لب سیاه تر چه فریاد و دست و
 حکما و فرمان یکبار بگانه نامه اعمال تک تک بود
 نکته و نکته بزاره کثیر و تاریخ و تاریخ بیکر تغییر

سخت و سخت در دروغ و کفر به ناسانه نظم و حکم تقدیر
 نگری و در دست نامه اعمال حال مصلحت حال احوال
 نگری و در دست نامه موانی حال خردش تمام مزای
 هر چه طبعیت می ورزید به آفت نرسد هر چه در دست
 هر چه خردش به گشت و کار هر قدر که نفس کرد دست ما
 تا پی بیم نرسد و ننگ نامه فرد فرد و جدا و نه روزی
 اول تا آخر نامه موانی احوال و گناه گشت و ترا
 سر حجاب و برکت طبعی که تر از نور و تاب خالین
 حرف ناخست لای و زوایا گناه صد همچون کران
 آه سوزناک میکشی و دل در سایه بدخت شرمند و خجل
 نرا که حاشا نه مادر شاه خجالت نرود پیرو نبیا
 تا من عیضا بدر شهادت شرمند و بکیش بسیم خجالت
 و ادعای جبر و در بدعت از توبه چه اوقات نکر نماز
 خدا را توبه چه در گیره جهنم اعمال گناه گیره
 چه شرب و قمار چه زنا و کفر چه بنیازی چه فسق و فجور

غیبت مذمت بدگویی بهمان کبیره جگت گناهستان
 مال مسلمانان آزاران و دردن ظلم بحیاب فقر کردن
 با حق گناه کار گشت و قدر حال ماورای مپای غیر از اعمال
 گناهی بدکاران ستم انگیزان صد کوه و دینه قاف بدو نرسد
 گاه قصور میورزش بهانه جان صد که هوش مانده است
 مدد در دهم گناه و صواب مانده چند کوه گناهی بیست
 جو دم شادمان و دست باز کردن در دست کف ترا
 فاطمه زهرا و شک ریزان و نید و لورن کردن پاییز
 صواب بسبک گناه سقیل مکر و حجاب چینی میکائیل
 مدد و دلا گناهی رسال میکش و صواب زره نامشعل
 میداد آخر نیکی و شمار ندارد علاج گناه بیچاره
 صواب بسبک معلق نه خوا گناهش سنگین بجز نجار
 برگشتن آلوده عاقل علی شیر کرد کار بست سنجلی
 دندان شمشیر رسول کریم برگشتن آلوده حسن حسین
 صواب عشر شکسته بازو میرو و بان کف ترازو

گناه سنگین مکر و پامال طیش مخور سرور سیران احوال
 خطاب مکر و رحمان رحمت ملاحظه زهرایک شفاعت
 چون که تو دلور بر ارمی دلور خسته بران پنهان شفاعت
 تمام عصای بارگناه صغیر گشت بختام و تو غیر مکریر
 حق دیم تمام گشت بختام و تو بلی حق انوار عدالت
 بنده گشت بندن تو فریضه جبهه بدرت دیم ایجاد دین
 اگر حق مکر و تفاوت پری من درون تو سرور عدالت
 مبعوضی نفس یکیک اندیش بدرون در دست صاحبان
 جابرین این مایه سرایش کنان در لیلان بار بار گناهان
 صاحب لیلان بدین بیان عدالت دیم مکر و حیایان
 خلاف توان در در عدالت من مسافرم حق مظلوم و ظالم
 خاصان و نکار در آن دلیله عدا اسان خود خوش حال
 بر گزیده گان رب العالمین صف من تمام و جانبین
 نورانی رخسار و بیگم و کاست لرا حق مبعوضی دست راست
 و ابرو فلان پادشای محمد جم مبعوضی سرور لرای محمد

خیر اعمالان خلق بختام نجات جلد راحی شدن
 جهان در نه نامه در حقیقت تمام پسندیده گان حق لایق
 مکر و دای گزیده صف مکر و تمام نور و جبهه شوار و
 گشت در دستار او به بار خورشید مکر و صف نور و دست
 کوان نکاه جبهه فرسخی لغت مکر و در در و در و
 جبهه گناه کاران سخت شوم چاک کوان جبهه در پیش نظر
 بد گزیده جبهه سلمان گشت جبهه ترس کیا لایق مکر و
 هرگز رسم و مال مردم مکر و نماز و در در و جبهه نادر
 هیچ مکر و در گزیده آبله سر نیای هرگز و جبهه نماز
 مردم آزار می کردن نظم و کوه و زمانه فتنه و مجور
 نه پستان جلال حلال حرام گشت طوره گناهان جمیع تمام
 باقی گزیده است آسمان خلاف بدهی ملت مکر و
 نامه سیاهی در میان گشت و نامه بختام حلالان
 پیشان مکر و لفظ بلوغ دست مکر و دست مکر و در
 مکر دیم جبهه دنیا فکری به دنیا ارور و سر مکر و پستان

در دنیا داری کردنی عادت غافل چه عفتا ذکر عبادت
 رهنده در کار را در معبود استیانتان هیچ ندارد
 کاشکی یکدفعه منی چه بنیای چند سال همانندیم ایام چه در
 روزگارهای حق مکریم شکر روزش نظر ذکر عبادت
 هر کس در تنگی مود جو کلام هیچ بود ندارد و آخر سر انجام
 آفرید فرمائی پارسای برین خطا بود مالک درین
 شایده بدو خود بدو بدو قریا کرد کار فری هیچ مدد آن
 هر کام نامد شایسته قریا عفو شایسته روز خوار و زده تر شایسته
 طوق اگرین نامد کردش سجده و در کار حق نکردش
 باق کرد آن تمامی کیم بر روی کران رسولان
 خارج مذهب ملت طاعت شیطان پرستان حیوان مضاعف
 فرنگی ارمن کیشو نصرانی جهود و ناسانی فرد و شیطان
 کرد و گاه پرست خانه دستان و موسی و مرگ اکتش پرستان
 تمامی مخلوق نرسنج و فریج هود دارد و بر او درین
 مالک ملکوتی نفع و هدایت بشود عجیب بهم صلابت

چون طرف طوفان محروم شود تا غافل چه عفتا ذکر عبادت
 باقی مالکان درین سر اسر شکل شکوه از دست آید در
 چون شیر لپنگ هر بر دمار نهنگ عفتا بشود شکل دمار
 طغیان طوفان موج سیمای دست در هدایت اکتش نشانی
 رو مکن و خلق دینه زده و دیو بر مجموع خلق غلغله خرید
 ناله الا ای فریاد تر شایسته خردش خلق واحد القیام
 کرد اگر چه صف صفت موقر و مایه هدایت زهرش شوق
 خدا یا زنیار جو علامه جرحش عفتا جو قیامت
 بهاد خردش سهم واحد کرد آن بر بر کن چون به
 بزرگ بزرگ صفت صفت فریج چون بحر جعفر جوش مدد باشد
 مدرن نور چون رگ رباط بود بر بدن چه بل هر
 بنایا درین راکش تطل با یکدیگر بود بعد هزار سال
 سرخا چون اگر ملک هم بشیر برنده بران بویه بیشتر
 قطار مدن دینه قطار بر بود اگر یک بود بران
 مضت او بل هزار فرسخ نه زیر او را هر وقت در
 شعله کیشو کرده نار لغت به بالا هر لحظه بلند تر به هفت

جبهه تارینه تند در لکان جبر هم را که سخت گشته
 جود و جود همساز قیام کن پادشاه و بعضا سر دوش
 محو کس تا دینم فرسخ مرزبان دوار فقر و دوزخ
 نذر آن خوش تابه شوق تا در جویان غریب شای
 از راه پنهان جویم فرسخ گذران حبس بنا گذرد
 دینم شادی خوش که ناله چون برق مکرر و جویم لایم
 دوزخ فقر و دوزخ میبند بشود امت دین خود
 مانده نام امت به محشر و خدا دارد و معجز
 خورشید بزار زده شورش کما حسن فریاد و حسین
 افتاد خورشید شین و آتش داد و فاطمه که دار و علی
 رسول خدا حاجت بی عجز مانده حق به شطاعت
 یارب جود و کلمات نیم نامید فرزندم جود و جود
 اول بنده که کردم و خلاصی ستم ام ایمن در و انکس
 جود و ظلم و زور به امر و کشاکش داغ دل فریاد و زور
 حسرت کشانان جود و دم بنده که در گاهت انجام آورد
 هر چه تو فرمای آوردم و گوگردم چایم در خزان

علی فاطمه حسن حسین در دست کرد آله شورشین
 قضا و قدرت دایم و قضا هم مصیبت تویم نارضا
 و به وحدت کل کردیم و با جیش می داد آن ایمن
 از بود و فرمان در دست خطا می بود که با محمد
 گنای امان من و دین تو با نجات غلبه حسین تو
 ز یاد ترجمه عهد و امر آریان با نجات و گفتار آن
 صد برگه بدار امت روزی بگری رای حجت
 سواد است رسول حق یک نصف است مکر و کین
 به نامه جمال می باز خست صف صف میگو بر سر است
 باقی له محشر گرم شورشین خطایه سود و سود کرد
 اگر آید هم بد و آن است رسیده و تیان نجات شفاعت
 حسن مایه و سار از پیش حسین مایه و زوار از پیش
 مایه بعضی در سبط است فاطمه زهرا که شفاعت
 اله رحیم و رحمت رحمانی غفور شکور هم سبحان
 شعیان که هم صوب محمد الحق بون نصف جهان معصوم
 کل میان غرق گناه بار خاص عصیان بار شوم شهادت
 رو سفید کری شفیع به شمشیر تویم و سیاه و لایم و غیر

نام اعمال او تنگی و بیانی حق کمر بستہ اولاد علی
دعای شفاعت جیستند از گشت شفاعت آن رسول
یک گشت است و به این خوات جو جمله خاصه پری در است
در نصف دیگر دینا و سر همانن جمل چه در گشت محشر
اوسا چه داشت از در آن گشت در یک وعده رب بنجلی
طالان و حق پیش فامت خطای میوه رب الغز
یا علی نجشام ته آغوش و بگریه بغل به انصاف و
حکما و تعزیر جز در دگر هر کام که دارد و گنا صغیر
چه کم گنا آن بگریه و درون شادمان علی بگریه و آغوش
بهر آغوشی شیر فریاد رس میوه است با نصد هزار گشت
ته آغوش و طر ما و در و در همان وصفی نصیرای محشر
بنجاه هزار سال طول روز زمین و دین و مس آموختن
حکما و تعزیر بیای بان هر کس و سیست بر روی
قرین سفتش در آن توان قول یغیر و خلاف زمان
بیقدری رسول چینی است باور نکردن در در قیامت
صفی چه محشر عرشه عرشه میوه بیرون چه بل صراط

چند گریه می هن و اچرم محشر محرم چه صفای رسول
لواطه زنا مال مردم خور برهان گو غنا هم نماز مکر
شرع خلاف کردن عطا و عالم غیبت کن کتاب جابر ظالم
گنا می گریه تمامی البس میزان و قدر گناه و قدر
و سستی مذمه شفو خبر ملت بر کرد و خطا نور عمر
ایمانس ذکر صغیر و کبر بارشان حدانته المصیر
چون میوه نام عرشه عرشه بعضی به در رخ بعضی به خلات
رسول سوزد انبیا و امام شهید و صحاب المراه نام
زبان عرشه بگریه نام گشت داخل چون نام و غرض است
بدانیا صحاب رفی المحبت مرده بشارت بر محل محبت
بیون و بهشت و بخوفیم بدخلون فی جنات النعیم
داخل برون و او طوبی و کل گشت استقبال کن در بهشت
خورد و خوار و در در خفا طبق طبق نور کن زرا
جائیکه خدا قرار دادن می خورد و مورد بر آواز و آتش
سخنه الیوس میوه هم هفتاد و سه بالا سر دم
خشی چه الماکن خشی ز بر جد خشی چه هر خشی ز مرد

خشن چه نغمه خشن چه طلا خشن چه ماقوت خشن چه لؤلؤ
 دور و اندر می غرقه بان خدا آراستن چه در دگر
 رخت طربا بدست خردشان شاد برکت اوخت نهشت
 هر شاه چند رنگ برش پیوه هر برگ چند رنگ اوخت
 نسیم خوش بو خوش شاد هر برگ صدوق نظم بر
 غلطان جنت صفی کمان و صف بلورین شراب محمودین
 دین گل کلاب لاله لاله آدم محبت و کن چهارده
 مزه صد طعام شیر خوش مدر ولذت و دانه نغمه
 هر میوه مزه هر شاخ رنگ هر نغمه صد آفاقین
 گاه نه بزم رزم گاه نقال قل گاه غم صفای چشمه سبیل
 گاه نغمه یار پیرو پیغمبر گاه نغمه یار دوس حمید و صفه
 گاه نغمه یار دوس شاد گاه نغمه یار دوس شاد
 گاه نغمه یار دوس شاد گاه نغمه یار دوس شاد
 گاه نغمه یار دوس شاد گاه نغمه یار دوس شاد
 هفتاد و هریه خدا دادین هر در رنق که رنگ برادرین
 دیدار و دید کن هر که جوید هر جوی صفا و جایت
 گشت نازک بدن جوی نغمه برات ما جان حور رضوان

موسس لایکه همچو ایش حور خلعت برکت لایک
 بر سر گردن بار در خاقان برجم شاد برکت سر نشان
 باد خوش نیم چشمه امانا حور ارای معتدل نه کم
 چهار جوی آب جاریه مقیم یکجور رحمان یکی چه بیم
 چون صبح دریا مفاخر و شاد ماهی غلطان سازد سرور
 ساق و سر بر سر شاد حیات تجوی منعت الا کما
 ابر و بران حی ربانی ملک مبارک سحر زکاتی
 ریاضت کیشا غار کدرا نغمه طاعت گرای و قدا
 گردن طاعت کریمه کاشا که خدا هنر بهشت جانا
 مادر و بعضی چه چشمن گری نغمه مزه گاه پیشان دران
 عزایه چه ایفوج بر سینه بهشت به الیه جان و جان
 نین لایک نغمه یار دوس شاد نغمه یار دوس شاد
 نشاط کن خور حیات العجم شاد نغمه یار دوس شاد
 نصیف بهشت بهشت نغمه یار دوس شاد نغمه یار دوس شاد
 شرحی بهشت بهشت نغمه یار دوس شاد نغمه یار دوس شاد

که گرفتار آفت فر کردن خوش بادی در هیچ چون
 بعضی هم آتش و سوز گدازن ما چنان به شعله می تازن
 بعضی هم آتش می کشند چنانچه که اندازن ز کلماتش
 بعضی هم غمی اگر بکشند اصلاح نمیکردن او در بران
 بعضی آفرین او به نامش او که قیامت زان و خطا
 کرده من نیک کار ما را من ما چنانی کرده زنا کار من
 اشد و چه دم بعضی روا ما چنانی گردی غیبت کار
 به نیش عقرب کشان ما چنانی بهتان و حقش را
 بعضی سوزد چنانچه که ما چنانی که در فسق و فجور
 بعضی حلقه اگرین نکران ما چنانی مال و جایش در در
 شعله سوزد و بر ذوق زان نیکو حسن کردن و چه خیا
 کرده می سزاوار کار ما را ما چنانی که در شراب و خوراک
 شیر بلبلان مداند تر کش سر کردن مار و عقرب و خیر کش
 یک جفت مار لول و گوشت یک اشد و زان و خوش
 سزار و ذوق زرد آتش پلن بخاک مطرب چه سوزن

بعضی چه اگر کرین احاطه ما چنانی به شعله کردن و طم
 سوزد و بعضی چه زرد بر آتش ما چنانی که در مردم آزار
 بعضی که کردن درین شعله ما چنانی که قیامت بی تاب و خج
 بعضی سوزد چون آتش کلا من زان و حلا و زمان
 بعضی قیامت ناله اگرین ما چنانی به شعله مرد جا بر آ
 بعضی چه که شعله می کشد سر کردن ما چنانی که در مردم و درین
 بعضی پشیمان مداند زهر قیامت بر چیز کردن او چنانی مردم
 بعضی در میان خط و دین ویر ما چنانی که در دین و دین ویر
 بعضی اشد و درین تندید ما چنانی که در دین و دین ویر
 بعضی که زرد نمود آتش او این کرد و ناله انگشت
 کینش و کرد اگر آتش شعله و آتش کین
 بعضی من نیک و مورد آتش ما چنانی که مردم کرد و آزار
 بعضی شکسته کار و تفران ما چنانی که در مردم قمار با زن
 بعضی خوراکش مداند مردم ما چنانی که در مردم و درین مردم
 بعضی سر کردن مارش و سینه ما چنانی که بعضی حلقه و دین ویر

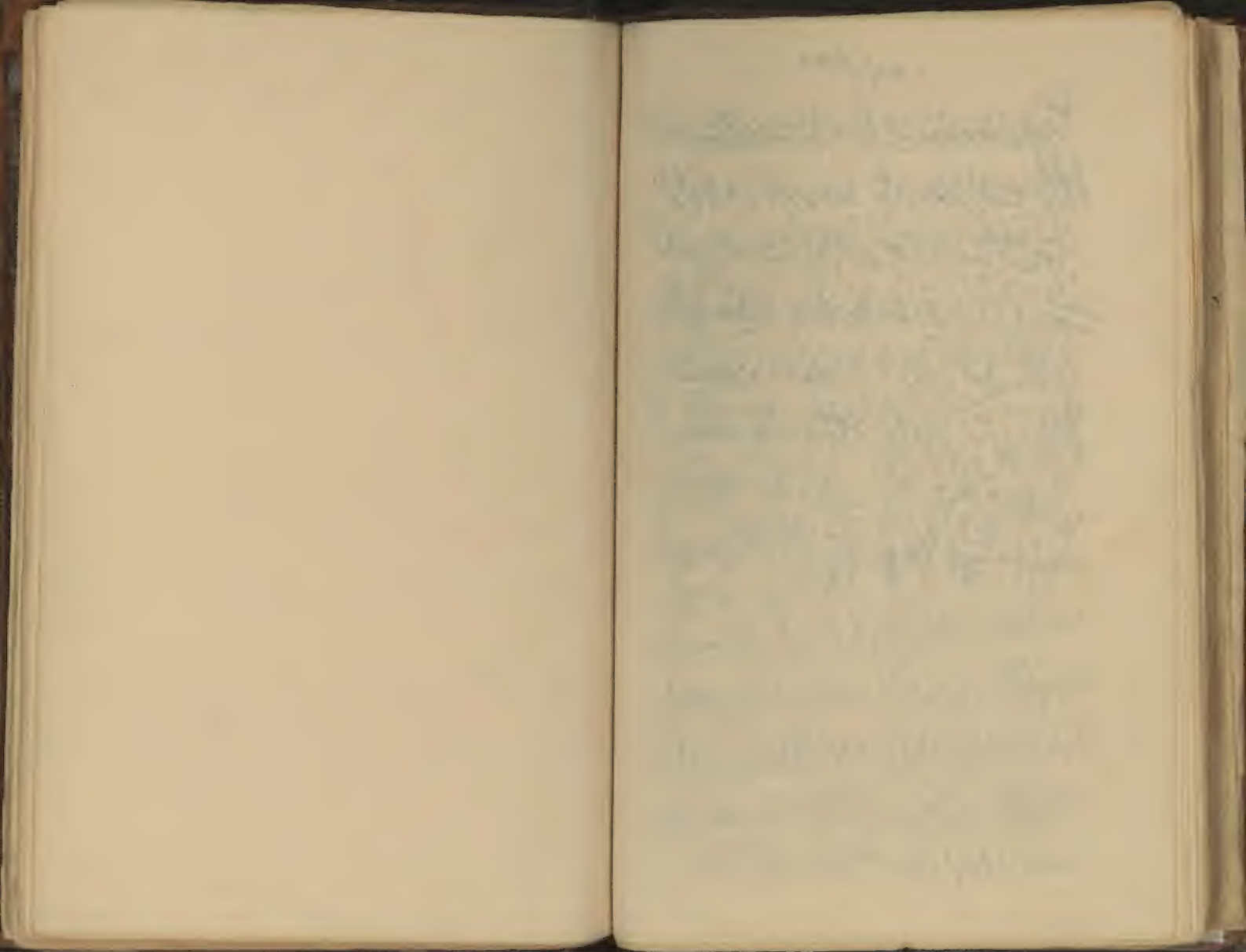
ما در جود کرده تو نبأ الله يا خالق المذنب استغفر الله
 ما بر چه عجب رسول سرور و اعجاز خاص در کند خیر
 حق علی سید عالم و کسب و کشید مشکین فاطمه عیسی
 اناس و ذکر شعیان و در شان و خلد خالدين
 که گناه کار حق سرور ندارد و نه طاقت کرده سرور
 اگر حد کن هم به حد وین علی شهادت حق آوردن
 به لایان که هر چه در حق ما به جیم هر چه بدیم بجا
 نه دنیا تویم و جودیمان تویم در عین غرقه ایمان
 تقدیر هم تویم و خلق تویم محال رحمت با خلق
 بسته تمام لیدین خدا و ملائیکه تویم که تو رزق عباد
 محض تویم و هر شیطان و کافر و کفار از این برهان تویم
 یا ای که هر که دنیا فانیان نصیحت نامه شمع فانیان
 حرف مختصر آوریم و ای و ایم جدلین تویم و میباید
 بقول قرآن رسول حدیث ندارد خلاف به راه تبلیغ
 مبدء کرد حق سرور و ای برتر برتر مبدء و مبیحاد

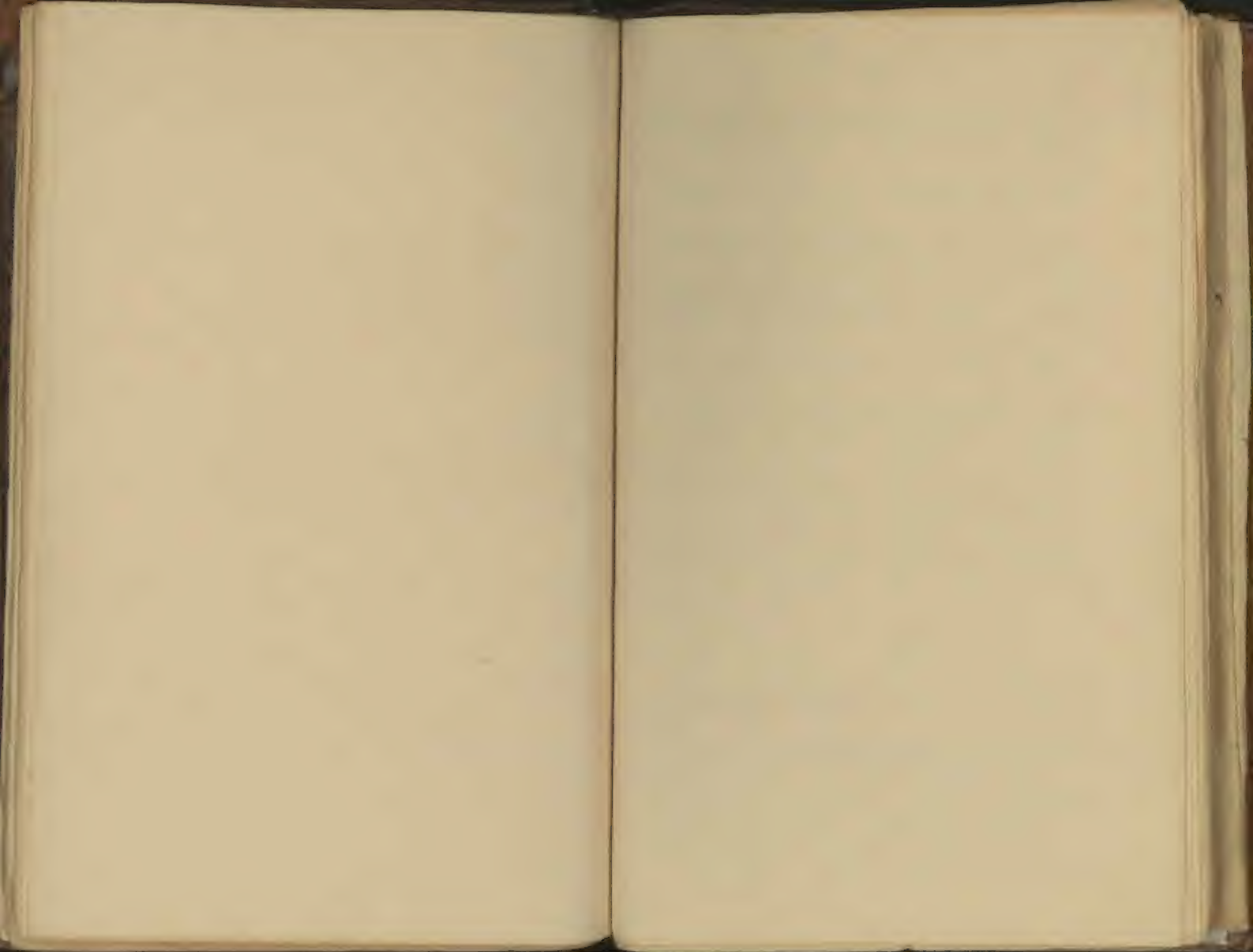
یا ای که از دنیا به غیاد و کجا از آن سلسله گیاه
 چند روز در راه میری گفت او عیش و عشرت نگر و لطف
 فکر عجب که آوری و با هیچ دنیا به خود و زار
 فکر که بر می بخت و کجا چراغ روشن که بر روزگار
 قبول که چاک کند آفتاب و بار ویت هر فقر و دروغ
 طاعت فرست با در و بنام تویت رویا نه به غیران
 تویت قدس بگو و دنیا رویا نوی که ناکه ایشان
 تا که در عالم بهوش می مردن تران دنیا پرستی
 مجبور که او خیال خام و فرقی مخلوق شیطانی
 تا که تو و هر چه در آید و طفل بیت رایت تمام برسد
 سفید صد قطره از دنیا یکبار و نیز نای چون بهیچ
 هرگاه فداست میا و خط میزان بهر گشت مدرج
 تا به عرش حیات حق و رسد نه هوا هوس کرد و
 هر چه اعمال گشت در عین عزم ندارد و طریقت الغرض
 چه خوابستی یکبار بر بیدار تا خان دولت جمله کباب

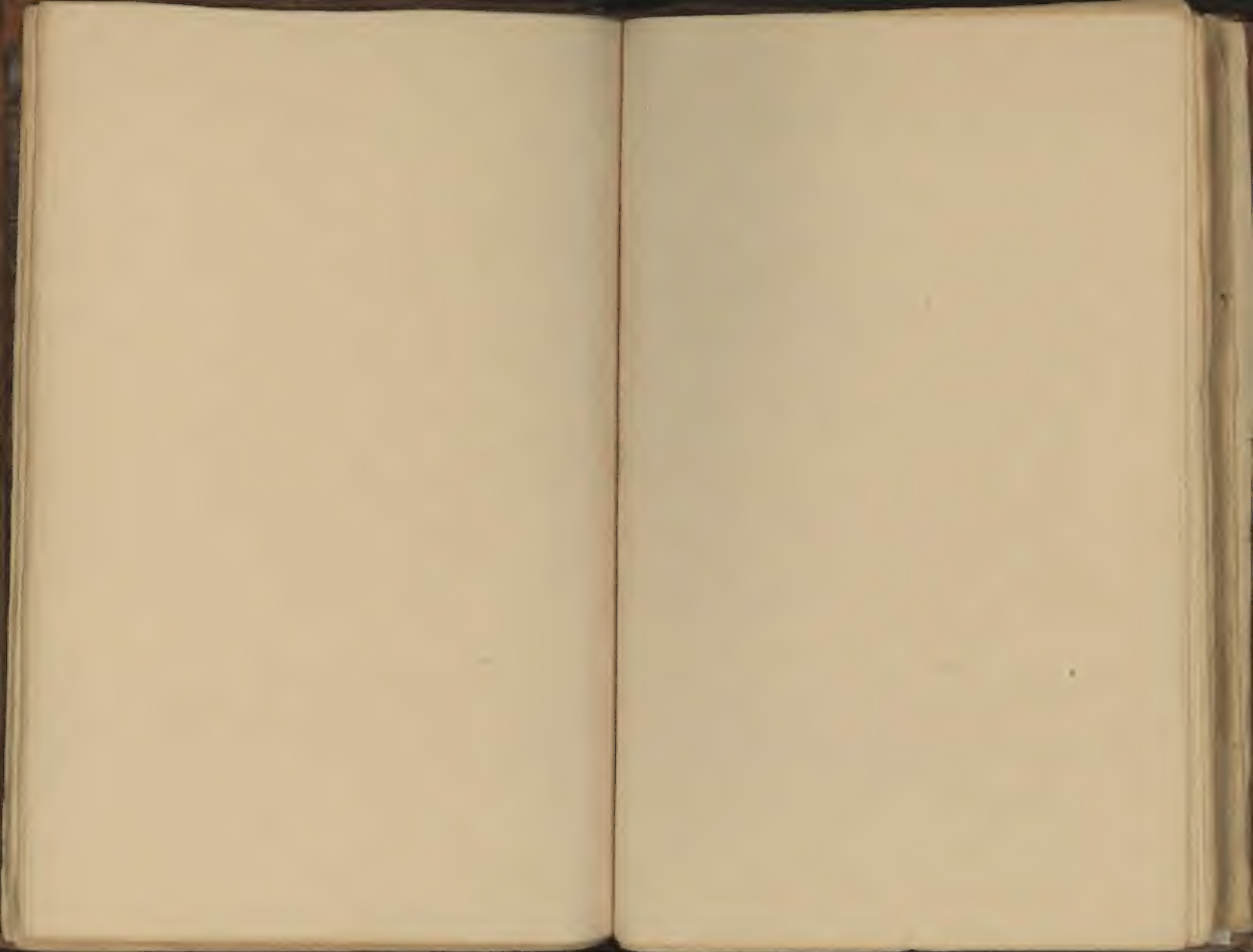
عمرت مطاعاً ندارد بها و آنست جدت و عت
 عمرت گوهر آسرنیغ عزیز مایه دستن روز رستاخیز
 عمرت خامی قرن جواهر آید سرور عشر صود فریادش
 برگ بنیور از حضرت موی موی مباد نرا که خری
 عمرت چه دنیا موی ضایع حق بقربت به پوله مایه
 مکر عمرت برتر و در بر پیری بخت ویت خاک مکر
 بگذریم حوس صفا کشتن به سبب طعنه است مودت
 از بنو شید دایم قد بید مردم کردن در آن زمان
 از بود مکر کب مرصع جام متوالی کت طری کر و کام
 از نو فرشت ابریشم طرد و کینه حیرت سجد در سار
 ازین سنان انبوس به پیش و انگشت بکشتن پیش و پیش
 خیالت به عمرت چنین نه جهان دخیل تو قدر معروفت بران
 روزی یک موی لویا به نیکار یک شتری در موی کر و کشت
 دی نه حجاب ال نه سار این به حجابیت به پیش و پیش
 عرش طردش و پیش دل فرست کیش شمش آورد به مودت

موش مودت شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر
 خیال شکرش مکر بره موش مکر مودت شکر شکر شکر شکر شکر
 وقتی آنکه در حال تلخ و تلخ مکر مودت شکر شکر شکر شکر شکر
 آخر موی مکر مودت شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر
 از رواج موش مکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر
 دولت مودت مکر مودت شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر
 مکر مودت مکر مودت شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر
 به مودت مکر مودت شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر
 ذکر که قرآن دانا و المین مودت شکر شکر شکر شکر شکر شکر
 به مودت مکر مودت شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر
 تو خیال مکر مودت شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر
 اگر که خانه قبرت آباده خوشا و حالت حتی آنکه
 هرگاه خود مکر مودت شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر
 و او را اگر مکر مودت شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر
 دیت به مودت مکر مودت شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر

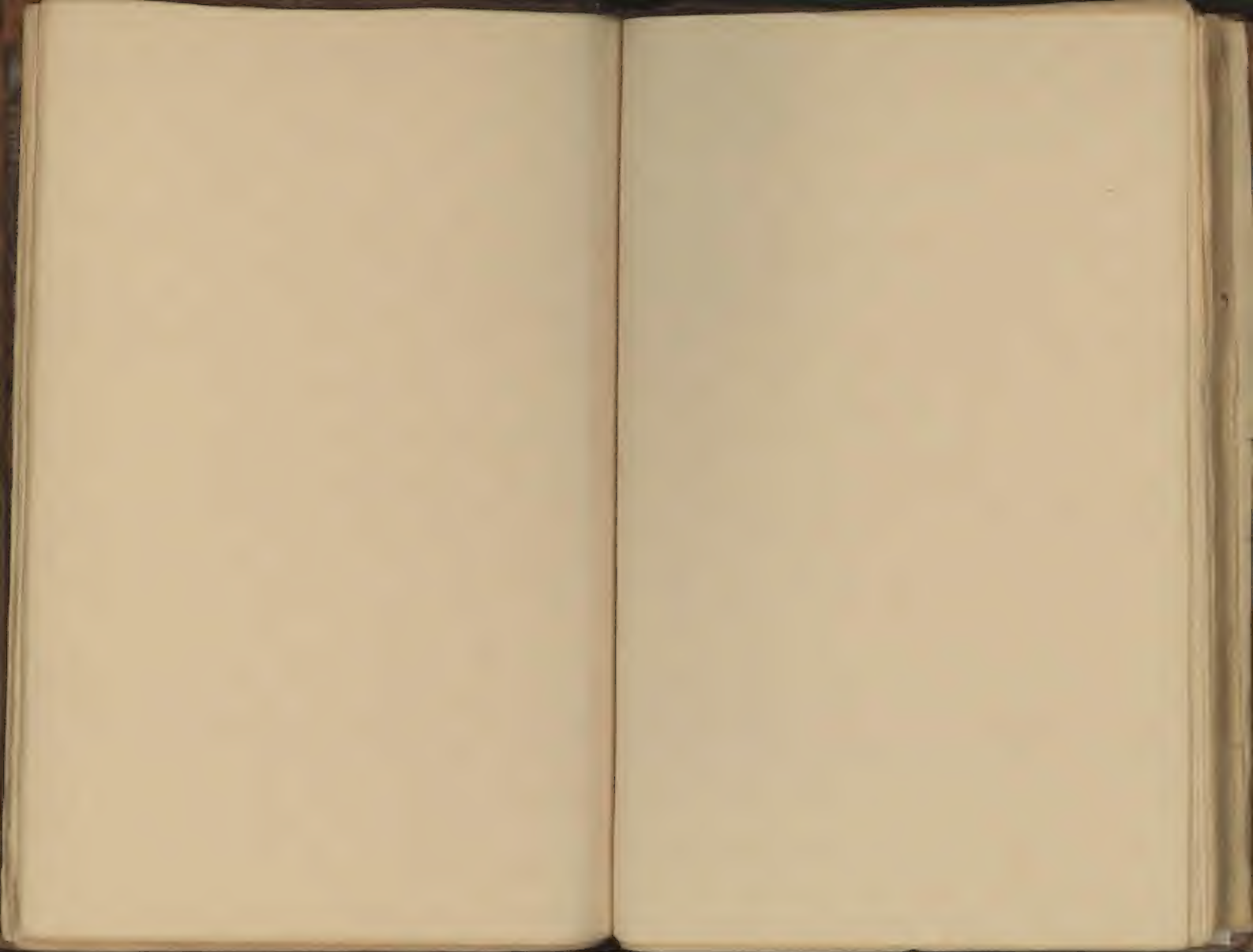
[illegible]

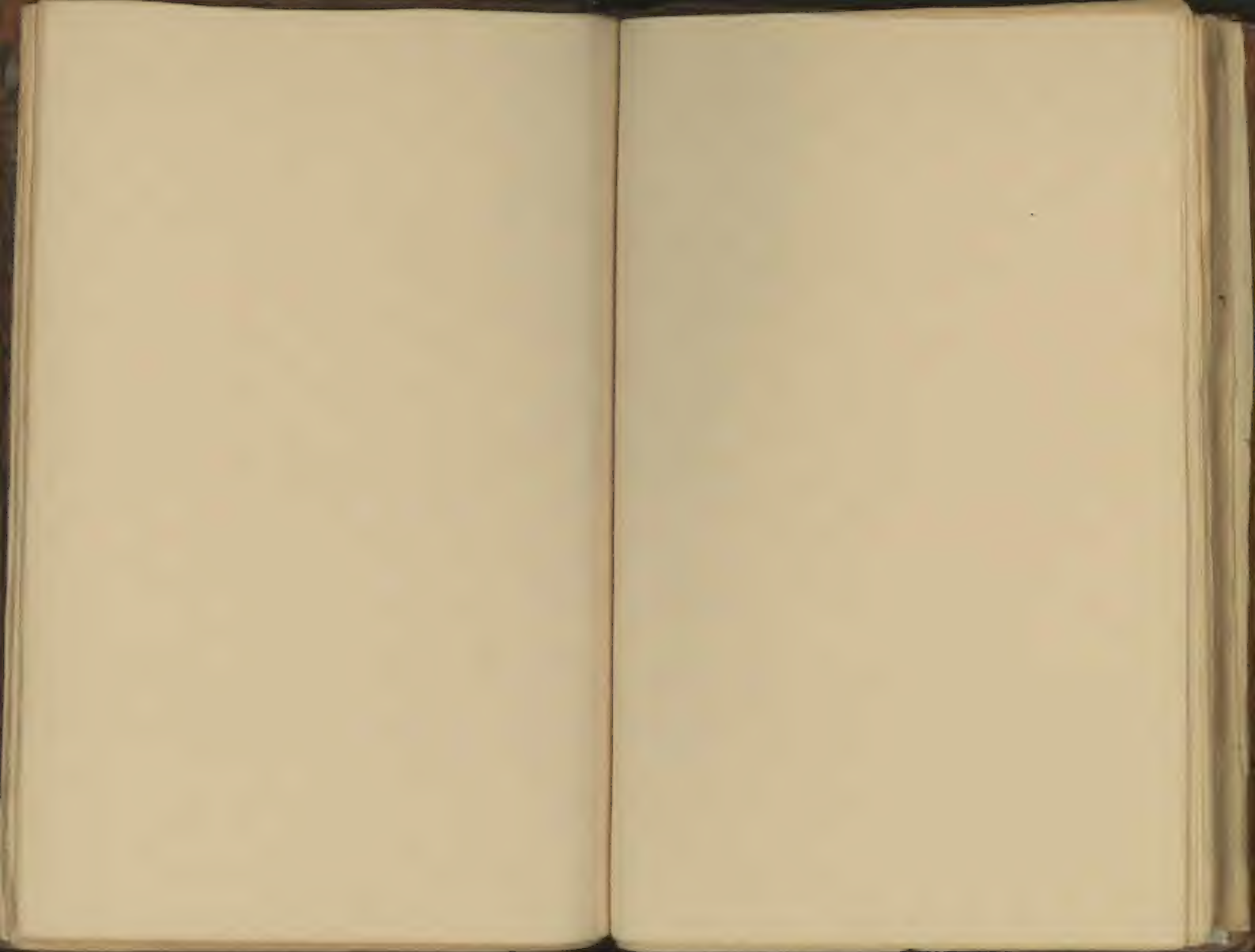


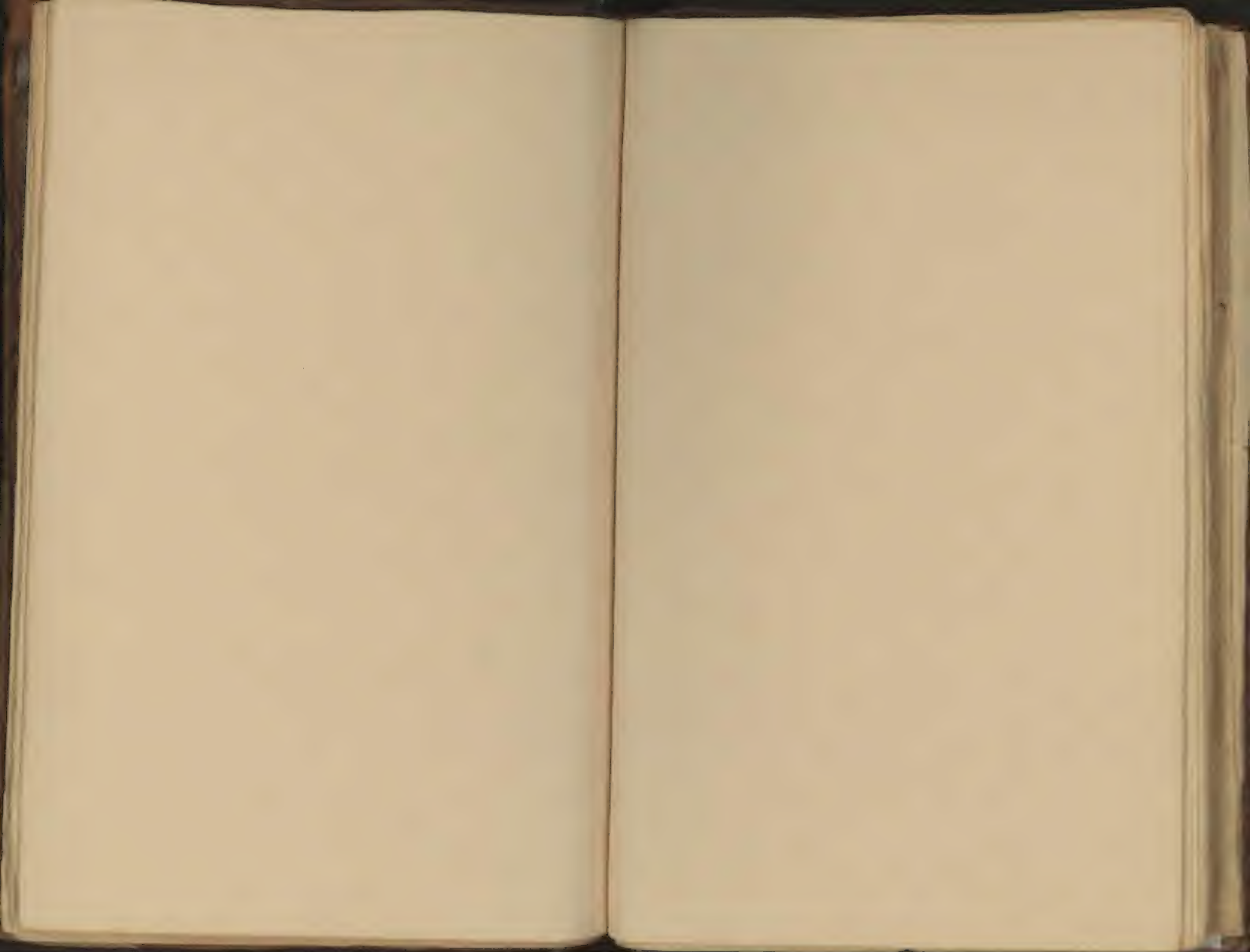


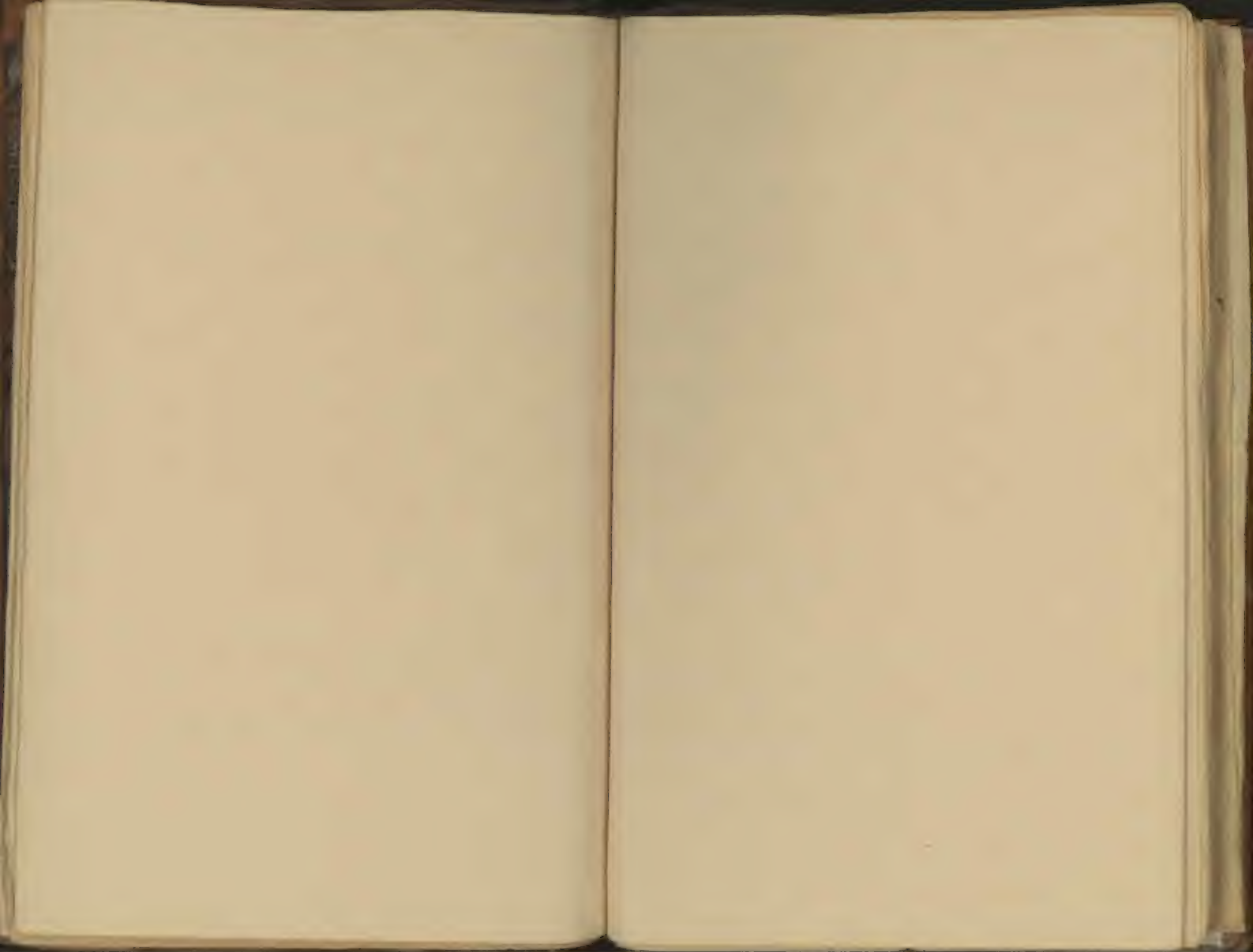


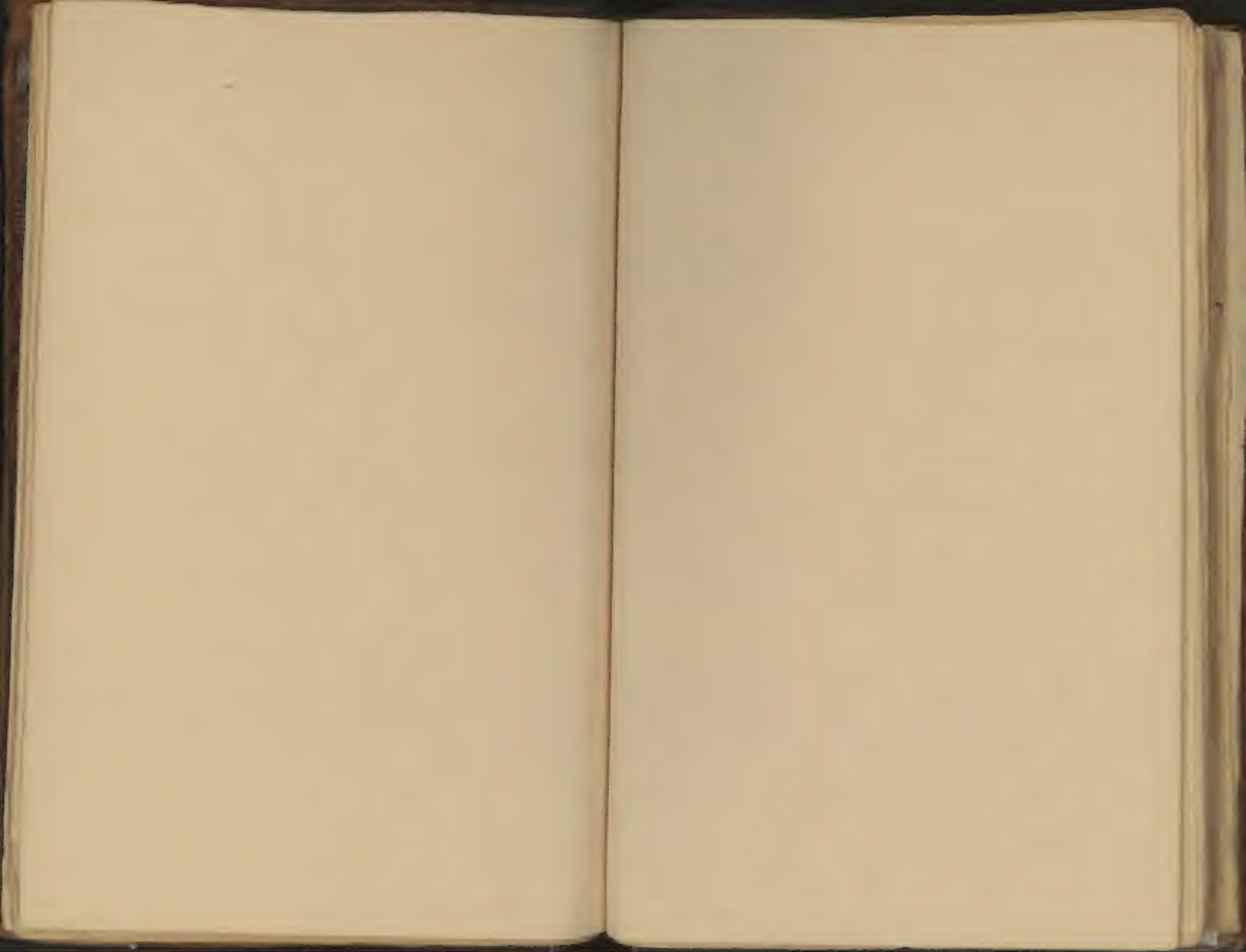


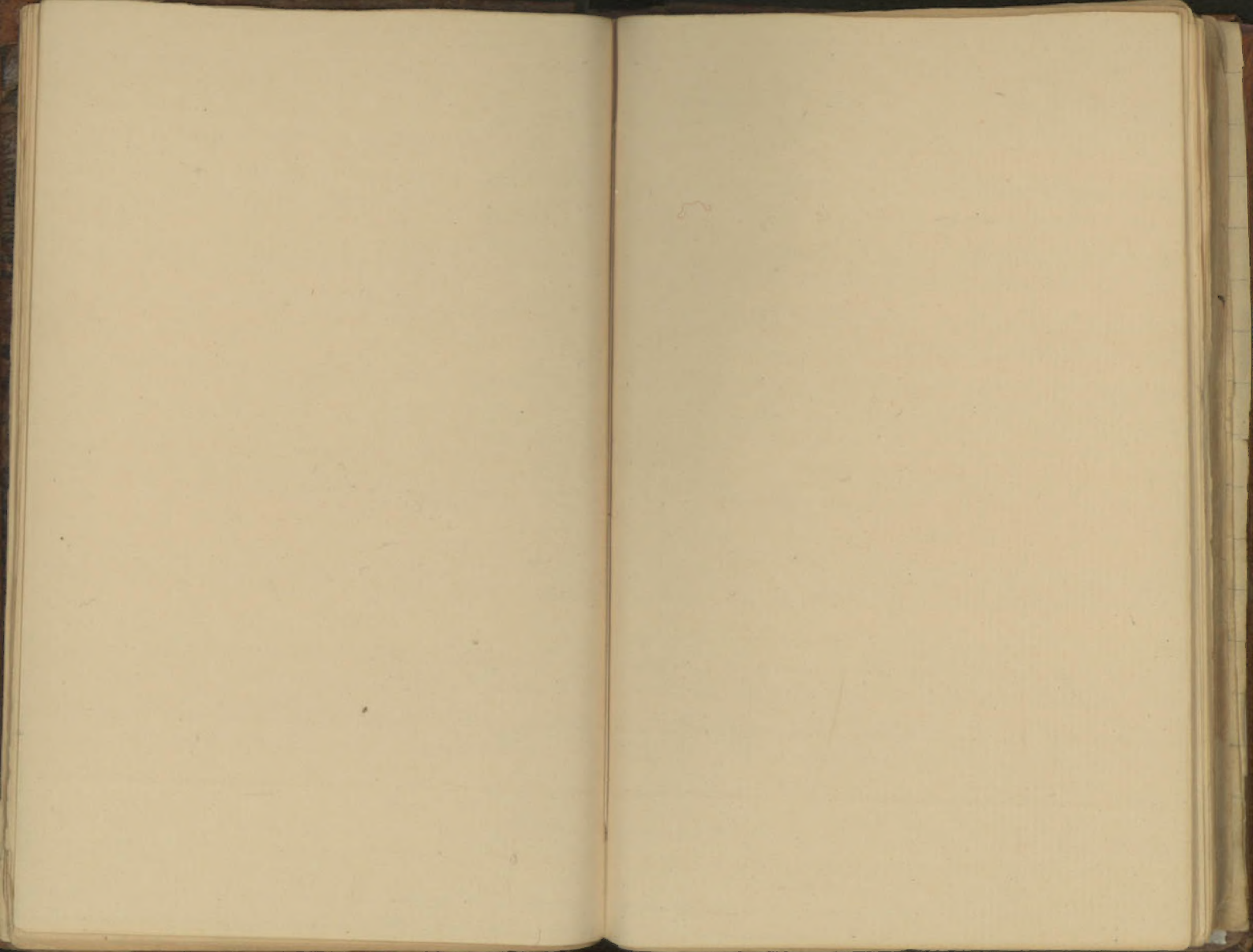


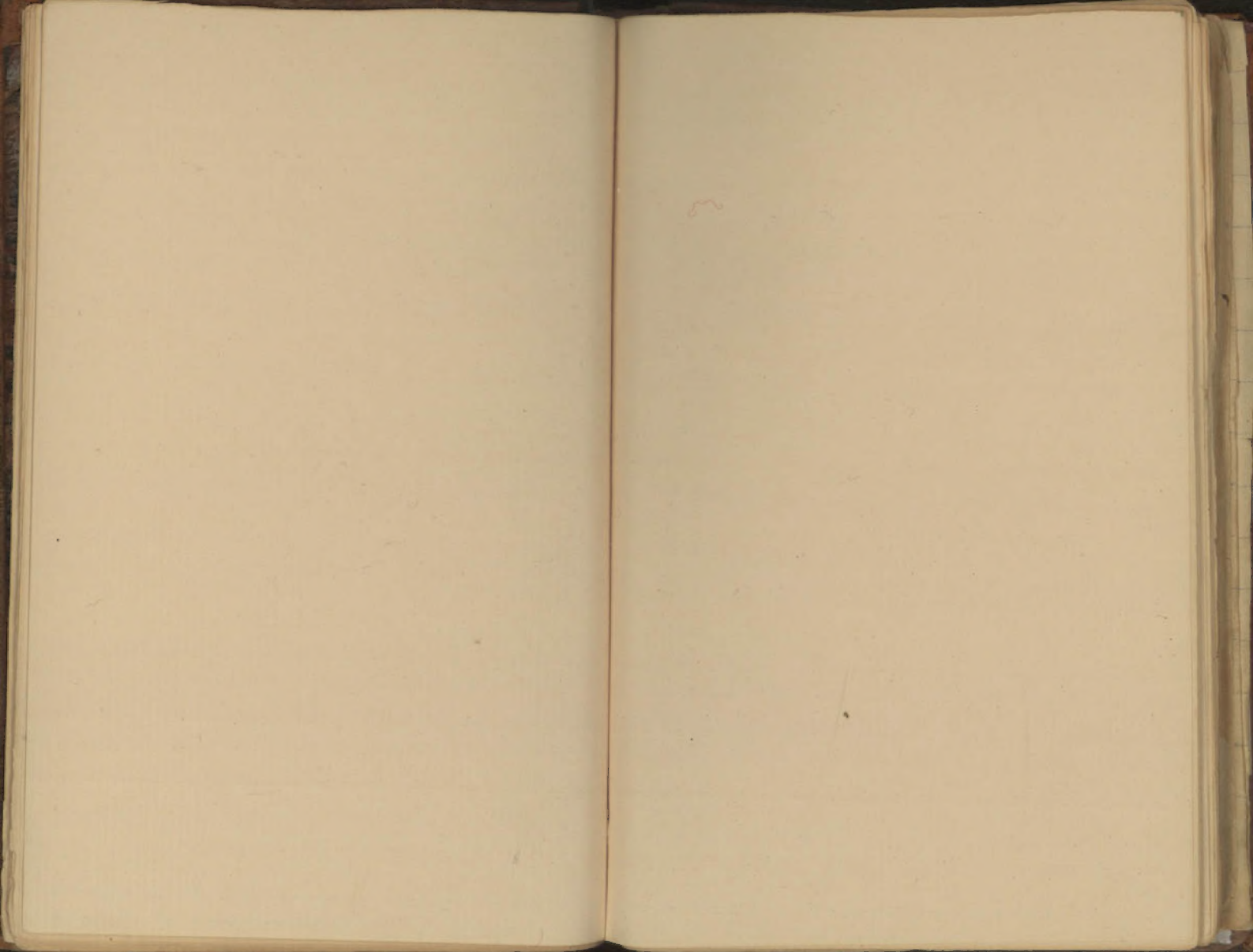














خطی